



امام مهدی □ احیاگر

شریعت (۱)

نقد شبهات دکتر قفاری

نصرت‌الله آیتی*

چکیده

شماری از نویسندگان وهابی و نیز روشن‌فکران معاصر با استناد به ظاهر برخی از احادیث درباره تفاوت سیره امام مهدی □ با سیره پیامبر اکرم □ مدعی شده‌اند که شیعیان معتقدند امام مهدی □ شأنی پیامبرانه دارد، کاری پیامبرانه خواهد کرد، دین اسلام را نسخ خواهد نمود و آیین جدیدی را با فقه، اخلاق و مقرراتی نو بر بشر عرضه خواهد کرد؛ اعتقادی که با اندیشه ختم نبوت و شریعت از پس پیامبر اعظم □ و اسلام تعارضی آشکار دارد. در نقد این ادعا نخست پاره‌ای از تصریحات دانش‌مندان شیعی از جمله محدثان، متکلمان و اصولیان به مسئله ختم نبوت در پیامبر اسلام □ ذکر می‌شود. با وجود چنین تصریحات گوناگونی، انکار اندیشه ختم نبوت را به شیعیان نمی‌توان نسبت داد؛ نسبتی ناروا و بی‌اساس که بر پایه روایت‌هایی دوپهلو و توجیه‌پذیر گذارده شده است. در ادامه نیز احادیثی که آن معنای نادرست را تداعی می‌کند بررسی و تحلیل خواهند شد.

واژگان کلیدی

سیره نبوی، سیره مهدوی، سنت پیامبر □ ، ختم نبوت، قضاوت داوودی، شبهات، ناصر قفاری.

مقدمه

برخی از روایت‌ها بر تفاوت سیرت امام مهدی □ با سیرت پیامبر گرامی اسلام □ دلالت می‌کنند؛ روایت‌هایی که به صراحت سیرت نبوی و مهدوی را متفاوت با هم می‌خوانند و دیگر روایت‌هایی که به امام مهدی □ اقداماتی را نسبت می‌دهند که نمی‌توان آنها را در چهار چوب سنت‌های بر جای مانده از پیامبر اکرم □ فهم و تفسیر کرد. از این‌رو، پرسش از نسبت سنت و سیرت نبوی و مهدوی طبیعی می‌نماید. آیا امام مهدی □ در عصر ظهور به پیامبر اکرم □ اقتدا نخواهد کرد؟ آیا نبی مکرم اسلام □ که الگوی شایسته برای همه مؤمنان است، الگوی امام مهدی □ نخواهد بود؟ اگر چنین نیست، پس این روایت‌ها بر چه دلالت دارند؟ و اگر چنین است، آیا این تفاوت در شیوه رفتار همه‌جانبه و فراگیر خواهد بود، یا محدود و انگشت‌شمار؟ در هر صورت، آیا این به معنای نقص در سیرت و سنت پیامبر اسلام □ نیست، با آن که قرآن آن حضرت را الگویی شایسته خوانده است؟^۱ پیامبر اکرم □ سنت خود را سنتی معرفی کرده که پس از آن سنتی نخواهد بود^۲ و امام علی □ آن را «اشرف السنن» یاد کرده است.^۳

و از همه مهم‌تر این که اگر رفتارهای امام مهدی □ را در چارچوب سنت‌های پیامبر اکرم □ نتوان تفسیر کرد، آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که پس آن حضرت به دین جدیدی غیر از اسلام برانگیخته شده است؟ آیا این اندیشه در تعارض با ختم نبوت نیست؟ دیدگاه اندیشه‌وران شیعه در این باره چیست؟ آنان احکام جدید در عصر ظهور را چگونه با ختم نبوت سازگار می‌بینند و چه تفسیری کرده‌اند؟

پاسخ به این پرسش‌ها هم مطلوب و مفید است؛ زیرا آشنایی با حقیقت سیرت مهدوی و نسبت آن با سنت نبوی را در پی دارد و هم ضروری می‌نماید؛ زیرا برخی از نویسندگان مدعی شده‌اند که به باور شیعیان، امام مهدی □، شخصیتی پیامبرانه دارد و احکام و مقررات متفاوت با دین اسلام حضرت محمد □ وضع و اجرا خواهد نمود.

برای نمونه، روشن‌فکری معاصر در این باره می‌نویسد:

ظهور مهدی □ یک حرکت دینی بزرگ از جنس حرکت پیامبران است.^۴

این شخصیت الهی و پیامبرانه عمل پیامبرانه‌ای باید انجام دهد.^۵

این کلمات را به صورت صحیح می‌توان فهم و تفسیر کرد، اما نویسنده در جایی دیگر به صراحت پیامبرانه خواندن رفتار امام مهدی □ را به معنای آوردن دین، فقه، اخلاق و مقررات جدید تفسیر کرده است:

نظریه مهدویت مدعی است که احیای موقت، مقطعی، ناقص، موضعی و کوتاه، دامن، عالم را دینی نخواهد کرد و این جهان اسطوره‌زدایی شده هم‌چنان اسطوره‌زدایی شده باقی خواهد ماند و صبغه غالب او صبغه‌ای غیردینی خواهد بود. این جهان فقط وقتی پوست می‌اندازد و عوض می‌شود که یک رجل دینی تراز اول از تبار پیامبران و هم‌شان پیامبران ظهور کند. او واجد تجربه دینی است و براساس این تجربه، جهانی

نوبین می‌سازد. در این عالم دینی جدید، اخلاق، فقه و مقررات دینی جدید تألیف خواهد شد. به دور آن تجربه دینی پوسته‌ها تنیده می‌شود و مردم خودشان را با یک جهان دینی تازه تولد یافته روبه‌رو خواهند دید.^۶

کندوکاو درباره درستی و نادرستی باورهای این نویسنده به تنهایی ضرورتی ندارد، اما از کلمات دیگر او چنین برداشت می‌شود که آنچه پیش از این آمد نه باور ایشان که اعتقاد شیعیان است چرا که به اعتقاد وی رفتار پیامبران و تجدید تجربه پیامبرانه خواندن^۷ با اندیشه خاتمیت در تعارض است وی در این باره چنین گفته است:

... خصلت ولایت یعنی آن خصوصیتی که در پیامبر بود، ادامه پیدا می‌کند و با مرگ پیامبر پایان نمی‌پذیرد. آن‌هم در افراد معین نه در همه افراد. در میان شیعیان این اولیاء الهی نام برده شده‌اند؛ همان‌ها که امامان شیعه نامیده می‌شوند. و نیز شخصیتی به این افراد داده شده، تقریباً برابر با شخصیت پیامبر که می‌توانیم بگوییم مفهوم خاتمیت پیامبر را دچار تزلزل کرده است... قرآن می‌گوید پیامبر خاتم النبیین است، اما شیعیان مقام و منزلتی که به ائمه خود بخشیده‌اند، تقریباً مقام و منزلتی است که پیامبر دارد... یعنی مفهوم خاتمیت در تشیع مفهوم رقیق شده و سستی است؛ زیرا امامان شیعه حق تشریع دارند، حال آن‌که این حق انحصاراً حق پیامبر است.

... از نظر شیعیان امام صادق □ و سایر ائمه فقها نیستند و رأی فقهی نمی‌دهند؛ کلماتی می‌گویند که عین حکم الهی است و همان رفتار با آن می‌کنند که با کلمات پیامبر و قرآن می‌کنند - هیچ فرقی از این جهت وجود ندارد. البته شیعیان نمی‌گفتند که امامان شیعه مورد و محل وحی قرار می‌گیرند، ولی تعبیری دیگر به کار می‌برند و می‌گویند اینها محدث و مفهم هستند، یعنی یک جوری حقایق را به ایشان می‌فهمانند. آن شکلس را نمی‌گفتند، اما اسم وحی هم نمی‌آوردند؛ برای این‌که متمایز بشود از پیامبر. اما شأن و مرتبتی که

برای امامان شیعه قائل بودند، همان شأن پیامبر بود... . اقبال می‌گوید: ... اگر قرار باشد یک مهدی بیاید که همان اتوریته پیامبر را داشته باشد، ما از فواید خاتمیت بی‌بهره می‌مانیم؛ زیرا فلسفه خاتمیت آن است که با خاتمیت، آدمیان به رهایی می‌رسند، اما اگر شما بگویید یک پیامبر صفت دیگری در آخر الزمان خواهد آمد که همان اتوریته پیامبر را خواهد داشت، آن‌گاه آن رهایی تحقق نخواهد یافت. فلذا این سؤال از شیعیان باقی است که مهدویت را چگونه با اندیشه رهایی و دموکراسی می‌توان جمع کرد.

البته نمی‌توان ادعا کرد که این پندارها درباره پیامبر خواندن امام مهدی □ و آوردن دین جدید توسط آن حضرت، با استناد به احادیثی که سیرت نبوی و مهدوی را با هم متفاوت می‌خوانند و یا احادیث مشابه آن است، اما از آن‌جا که دیگرانی نیز به عقاید شیعه بر همین پایه انتقادهایی مشابه کرده‌اند، سزاوار است که درباره درستی و نادرستی این روایت‌ها و نسبت آن با دیدگاه مورد نظر تحقیقی جامع صورت پذیرد و به این سؤال پاسخ داده شود که آیا واقعاً این احادیث بر پیامبرانه بودن شخصیت امام مهدی □ و پایان نیافتن نبوت دلالت دارند؟

برخی از وهابیان معاصر نیز با استناد به تعدادی از آن‌گونه روایت‌ها چنین شبهه پراکنده‌اند که به باور شیعیان مهدی شریعت پیامبر اکرم □ را نسخ خواهد کرد و آیین جدیدی را بر بشر عرضه خواهد نمود. این نسبت ناروا بهانه‌ای برای توهین و افترا به شیعیان شده است.

نویسنده وهابی معاصری در کتاب خود ذیل عنوان سیره قائم منتظر پس از گزینش معنادار تعدادی از احادیث درباره برخورد با شدت و صلابت امام مهدی □ با دشمنان می‌نویسد:

این دیدگاه شیوه قائم را متفاوت از سنت همراه با رحمت و عدالتی که اهل بیت بدان شناخته می‌شوند معرفی می‌کند. بلکه او از سنت مصطفی □ نیز خارج می‌شود و این چیزی است که شیعیان بدان تصریح می‌کنند؛ زیرا - به گمان آنها - از باقر سؤال شد: «آیا قائم به سیرت محمد خواهد بود؟ او پاسخ

داد: هرگز همانا رسول خدا هم‌راه با بخشش با امت خود رفتار می‌کرد و دل‌های مردم را جذب خود می‌نمود ولی قائم مأمور شده است که با کشتار رفتار کند و از کسی طلب توبه نکند. وای به حال کسی که با او به مخالفت برخیزد» پس شیعه گمان می‌کند که قائم به روشی متفاوت با سیره و روش رسول خدا □ مأمور شده است، در حالی که به اجماع مسلمانان هرچه مخالف سیره رسول خدا □ باشد، از اسلام نیست. پس آیا قائم به دینی غیر از اسلام برانگیخته شده است؟

چگونه او مأمور به روشی برخلاف سیره رسول خداست؟ آیا او پیامبری است که بر او وحی تازه‌ای شده؟ با این که بعد از خاتم الانبیا پیامبری نیست و بعد از وفات او وحی نیز منقطع شد و هرکس چیزی جز این را ادعا کند، دروغ‌پرداز و دجال است؛ چراکه این ادعا با نصوص قطعی و اجماع مسلمین بر پایان یافتن وحی و نبوت با وفات سرور پیامبران حضرت محمد □ در تعارض است.

این نویسندگان در ادامه با استناد به روایت‌هایی، به پندار خود مافی‌الضمیر شیعیان را چنین به تصویر می‌کشند:

لیکن این روایات مکنونات قلبی سازندگان آن را به تصویر می‌کشد و کینه‌های آنان نسبت به مردم و خصوصاً امت اسلام که مخالف با روش آنها هستند را نمایان می‌سازد و نشان می‌دهد که آنان روز نزدیکی را آرزو می‌کنند که در آن روز به خواب‌هایشان جامه عمل بپوشانند؛ خواب‌هایی که این روایات از آن پرده برمی‌دارد و حقیقت تشیع عصر صفوی و دولت آیه‌الله‌ها و سازمان‌های آنها در لبنان آن را ترسیم می‌کند.

و در ادامه می‌نویسد:

و این برای آشکار کردن این که اوهام شیعه در کتاب خدا و سنت پیامبرش ریشه ندارد و بلکه بدعت تازه‌ای از سوی قائمشان است، کفایت می‌کند.^۸

و یا در جایی دیگر می‌نویسد:

هم‌چنین منتظر شیعیان دین اسلام را در خصوص مسئله گرفتن جزیه از اهل کتاب تغییر می‌دهد و روایاتشان تصریح می‌کند که منتظرشان در این خصوص با فرمان پیامبر خدا □ مخالفت می‌کند. در روایات شیعیان آمده است: «صاحب این امر آن‌چنان‌که پیامبر خدا □ جزیه می‌گرفت، جزیه نمی‌گیرد.» و این اعتراف است به خروج از سنت پیامبر خدا □ و تغییر عامدانه آن. آیا جعل‌کنندگان این روایات در صدد سست کردن جایگاه شریعت اسلام نزد پیروان خود بوده‌اند و می‌خواستند آنها را نسبت به خروج از شریعت اسلام تحریک نمایند؟^۹

از کلمات نویسندگان یاد شده می‌توان دو ادعا را استخراج کرد:

۱. به باور شیعیان امام مهدی □ به شریعتی متفاوت با شریعت پیامبر اسلام □

برخی از وهابیان معاصر نیز با استناد به تعدادی از روایت‌ها چنین شبهه پراکنده‌اند که به باور شیعیان مهدی شریعت پیامبر اکرم □ را نسخ خواهد کرد و آیین جدیدی را بر بشر عرضه خواهد نمود.

برانگیخته خواهد شد و دست کم بخش‌هایی از رفتار امام مهدی □ در چارچوب شریعت اسلام فهمیدنی و تفسیر شدنی نخواهد بود؛

۲. امام مهدی □ شخصیتی پیامبرانه دارد و در نتیجه نبوت در وجود مقدس پیامبر اسلام □ خاتمه نیافته است.

بررسی درستی و نادرستی ادعاهای یاد شده افزون بر شیوه نقلی، به گونه کلامی نیز ممکن است. با وجود این، شیوه نقلی را برگزیدیم که از دو جهت سامان می‌یابد:

یکم. آیا این سخن با مبانی فکری اندیشه‌وران شیعه همخوانی دارد و آیا از میان عالمان شیعی کسی را می‌توان یافت که شخصیت امام مهدی □ را پیامبرانه و به وحی دست یابنده بیندارد؟

دوم. آیا احادیث اهل بیت □ شریعت امام مهدی □ را با شریعت پیامبر اکرم □ متفاوت می‌خوانند؟ آیا روایت‌هایی که سبب شکل گرفتن شبهه تفاوت شریعت امام مهدی □ با پیامبر □ هستند و یا دست کم زمینه ایجاد چنین شبهه‌ای را پدید می‌آورند، از نظر سند و دلالت بدون اشکالند؟ آیا آن بخش از رفتارهای امام مهدی □ که به ظاهر با سنت‌های پیامبر اکرم □ همخوانی ندارد بر تفاوت شریعت آن حضرت با شریعت اسلام دلالت می‌کنند؟

بخش یکم

اندیشه‌ورزان شیعه و اندیشه ختم نبوت

دین اسلام خاتم ادیان الهی و پیامبر اسلام حضرت محمد □ آخرین پیامبری به شمار می‌رود که خداوند متعال او را برای هدایت بشر برانگیخته است. سلسله انبیا در وجود مقدس آن حضرت خاتمه می‌یابد و در نتیجه امام مهدی □ نه در شمار پیامبران است، نه به شریعتی جدید مبعوث خواهد شد و نه به او همچون پیامبران فرشته وحی نازل می‌شود. این باورها از ضروری‌ترین عقاید شیعیان است و همه شیعیان از خرد و کلان و دانش‌مند و عامی به آنها آگاهند. از این رو، اثبات این مطلب برای مخاطب شیعه کاری به ظاهر بیهوده جلوه می‌نماید، اما با وجود نفی این باور ضروری در کلمات شماری از

نویسندگان، گریزی از ذکر نمونه‌هایی از سخنان اندیش‌مندان شیعه درباره این مسئله نیست.

پیامبرانه نبودن شخصیت امام مهدی □ مسئله‌ای به شمار می‌رود که گاه به صراحت عالمان شیعی بدان پرداخته‌اند و گاه به التزام می‌توان آن را فهمید. تصریح به ختم نبوت با پیامبر اکرم □، گردآوری و ثبت احادیثی که بر این مطلب دلالت دارند، تعریف امام به گونه‌ای متفاوت با نبی و...، همگی به التزام بر این نکته دلالت دارند که به باور دانش‌مندان شیعه هیچ شخصیتی پس از پیامبر اکرم □ به مقام نبوت نرسیده و نخواهد رسید، گرچه به لحاظ فضایل انسانی و معنوی در بلندترین درجات باشد. بر این اساس امام مهدی □ نه پیامبری جدید خواهد بود و نه به شریعتی تازه مبعوث خواهد شد.

از این رو، پس از بیان پاره‌ای از کلمات عالمان شیعه که به ختم نبوت در پیامبر اکرم □ تصریح کرده‌اند، این مطلب را در کتاب‌های حدیثی، کلامی و اصولی پی می‌گیریم:

۱. تصریح عالمان شیعه به ختم نبوت:

یکم. علی بن حسین بن بابویه صدوق اول:

... خداوند محمد □ را خاتم پیامبران و شریعتش را خاتم شرایع قرار داد و دین و شریعت او را تا روز قیامت ماندگار قرار داد.^{۱۰}

دوم. شیخ صدوق:

اگر در قرآن نیامده بود که محمد □ خاتم پیامبران است، ضرورت داشت که در هر زمانی پیامبری باشد، لیکن از آنجا که در قرآن چنین آمده است، پس بعد از او پیامبری نخواهد بود.^{۱۱}

سوم. شیخ مفید:

... عقل برانگیخته شدن پیامبری پس از پیامبر ما و نسخ شریعت او را نفی نمی‌کند، هم‌چنان‌که ادیان پیامبران پیشین نسخ شد، ولی آن‌چه حصول چنین امری را نفی می‌کند، اجماع و علم به این است که چنین چیزی مخالف با دین پیامبر □ است و این مطلب یقینی و ضروری است و همه امامیه بدون هیچ اختلافی بر این عقیده اتفاق نظر دارند.^{۱۲}

وی در جای دیگر در پاسخ سؤال از ختم نبوت می‌نویسد:

ما ختم نبوت در پیامبر اسلام □ را از دین آن حضرت دریافته‌ایم. اگر پرسیده شود از کجا؟ پاسخ این است که از قرآن و حدیث، اما قرآن از این آیه □ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ □ و اما حدیث از این کلام آن حضرت که به امام علی □ فرمودند: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»^{۱۳}.

چهارم. ابوالصلاح حلبی:

ما می‌دانیم پس از رسول الله □ پیامبری نیست.^{۱۴}

پنجم. شیخ طوسی:

... روشن شد که شریعت پیامبر □ ما تا روز قیامت پایدار است و بر آیندگان عمل به آن لازم است، هم‌چنان‌که معاصران پیامبر □ ملزم به عمل به آن بودند.^{۱۵}

ششم. علامه حلی در استدلال بر ضرورت امام معصوم می‌نویسد:

... و از آن‌جا که محمد □ خاتم پیامبران است و پس از او پیامبری نیست، پس باید امام معصوم وجود داشته باشد.^{۱۶}

هفتم. بهاء‌الدین نجفی:

در زمان ما ثابت است که محمد □ خاتم پیامبران است، پس باید بعد از او کسی باشد که شریعت او را برپا دارد...^{۱۷}

گرچه این جملات آشکارا بر سلب پیامبری و وضع احکام جدید از سوی هیچ کدام از امامان معصوم □ و از جمله امام مهدی □ دلالتی نداشتند، بی‌گمان این مطلب از لوازم آشکار و تردیدناپذیر ختم نبوت در وجود مقدس حضرت محمد □ است؛ افزون بر این که در کلمات برخی از اندیشه‌وران یاد شده به صراحت شریعت محمدی خاتم شرایع خوانده شده بود.

۲. دیدگاه محدثان شیعه

افزون بر تصریحات پیش آمده، اندیشه ختم نبوت به صورت گسترده‌ای در کتاب‌های حدیثی عالمان شیعه به چشم می‌خورد. محدثان شیعه در مواضع مختلفی از کتاب‌های خود احادیث متعدد و متنوعی را از پیشوایان معصوم □ درباره ختم نبوت روایت کرده‌اند. پاره‌ای از کتاب‌هایی که این احادیث در آنها روایت شده است بدین قرارند:

یکم محاسن برقی:

امام صادق □ فرموده‌اند:

و قد قال له (علی □) رسول الله □ أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لاني بعدی؛^{۱۸}

پیامبر اکرم □ به امام علی □ فرمودند: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پس از من پیامبری نیست.

امام مهدی □ نه در شمار پیامبران است، نه به شریعتی جدید مبعوث خواهد شد و نه به او هم‌چون پیامبران فرشته وحی نازل می‌شود. این باورها از ضروری‌ترین عقاید شیعیان است و همه شیعیان از خرد و کلان و دانش‌مند و عامی به آنها آگاهند.

دوم. قرب / اسناد:

طبق روایت این کتاب امام صادق □ این دعا را به یکی از اصحاب آموخته‌اند:

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبعِ و ما فِيهِنَّ... وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَسْئَلُكَ...^{۱۹}

بار خدایای پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و آنچه در آن است... و ای پروردگار محمد خاتم پیامبران، تو را می‌خوانم...

سوم. کافی:

به روایت کلینی امام رضا □ در یکی از خطبه‌های خود چنین فرموده‌اند:

الحمد لله الذي حمد في الكتاب نفسه... و صَلَّى الله على مُحَمَّد خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ...^{۲۰}
حمد مخصوص خدایی است که در قرآن خود را ستایش نمود... و درود خداوند بر محمد که ختم نبوت است و بهترین خلایق... .

و آن حضرت در جایی دیگر چنین می‌فرمایند:

... فَهِيَ فِي وَلَدِ عَلِيٍّ □ خَاصَّةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ □^{۲۱}

امامت منحصر تا روز قیامت در نسل علی □ است چراکه پس از محمد □ پیامبری نخواهد بود.

چهارم. دعائم / اسلام:

در این کتاب از پیامبر اکرم □ روایت شده است:

أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ عَلِيًّا مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي^{۲۲}

ای مردم بدانید که علی و من مانند هارون و موسی نسبت داریم، مگر این‌که پس از من پیامبری نیست.

پنجم. مالی:

بنابر روایتی معروف، عبدالعظیم حسنی عقاید خود را بر امام هادی □ عرضه کرد و آن حضرت پس از تأیید آنها فرمود:

إِنِّي أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ... وَ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ

رسوله خاتم النبیین فلا نبی بعده إلى يوم القيامة و إِنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتَمَةُ الشَّرَائِعِ فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة^{۲۳}

من بر این اعتقاد که خداوند بلند مرتبه یکی است... و محمد بنده خدا و فرستاده او و خاتم پیامبران است و پس از او تا روز قیامت پیامبری نیست و شریعت او خاتم شریعت‌هاست و پس از آن تا روز قیامت شریعتی نیست.

ششم. کفایة / الاثر:

به روایت این کتاب پیامبر اکرم □ به حضرت زهرا □ فرمود:

... فنحن اهل بيت أعطانا الله سبع خصال لم يعطها قبلنا و لا يعطها أحداً بعدنا لنا خاتم النبیین و أحب الخلق إلى الله عزَّوجلَّ و هو أنا أبوك^{۲۴}

... ما خاندانی هستیم که خداوند هفت ویژگی را به ما ارزانی داشته است و پیش و پس از ما آن را به کسی عطا نکرده است. خاتم پیامبران و محبوب‌ترین خلایق نزد خداوند بلند مرتبه از ماست و او من هستم؛ پدر تو.

هفتم. تهذیب / الاحکام:

به گفته شیخ طوسی امام صادق □ به یکی از اصحاب و مشتاقان زیارت حرم مطهر امام علی □ فرمود:

... فَإِنَّكَ زَائِرُ الْأَبَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ مُحَمَّدًا خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيًّا سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ...^{۲۵}

... همانا تو زیارت کننده اولین پدران و محمد خاتم پیامبران و علی سرور اوصیا هستی...

آن‌چه گذشت قطره‌ای از دریای روایاتی است که وجود مقدس پیامبر اکرم □ را خاتم سلسله نبوت معرفی می‌کند. چنان‌که گذشت، روایات بر نفی پیامبری امامان معصوم □ و از جمله امام مهدی □ و نزول وحی بر ایشان و بعثت امام مهدی □ به شریعتی جدید تصریح نکرده‌اند، اما روشن است که لازمه ختم نبوت در پیامبر اسلام □ این است که پس از ایشان هیچ شخصیتی به مقام پیامبری نمی‌رسد و شریعت تازه‌ای بر بشر عرضه نمی‌نماید.

۳. دیدگاه متکلمان شیعه

از دیگر جاهایی به می‌توان دیدگاه که اندیشه‌وران شیعی درباره پیامبرانه نبودن شخصیت امام مهدی □ را دریافت کتاب‌های کلامی و بحث‌ها به تعریف نبی و امام و تفاوت این دو است.

یکم. سید مرتضی:

نبی به جهت عصمت و افضل بودنش نبی نیست، گرچه این کفایت می‌کند، بلکه از آن جهت نبی است که بدون واسطه یا با واسطه روح‌الامین از جانب خداوند خبر می‌آورد و امام گرچه معصوم و افضل است، لیکن از ناحیه نبی و نه از ناحیه خداوند خبر می‌دهد. بنابراین، میان نبی و امام تفاوت آشکاری وجود دارد.^{۲۶}

دوم. شیخ طوسی:

شیخ طوسی نبوت را چنین تعریف می‌کند:

نبی در عرف عبارت است از کسی که بدون واسطه بشری از جانب خداوند خبر می‌آورد.^{۲۷}

وی در جایی دیگر تفاوت مفهوم امام و نبی و خالی بودن امام از هر نوع شأنیت پیامبری را این‌گونه توضیح داده است:

تفاوت میان نبی و امام این است که نبی کسی است که از نزد خداوند تعالی بدون واسطه بشری خبر می‌آورد. امام، امت و نقل‌کنندگان از نبی □ در این تعریف داخل نیستند، گرچه جملگی از نزد خداوند به واسطه بشر (نبی) خبر بدهند و ما در تعریف نبی قید بشر را افزودیم؛ زیرا نبی هم با واسطه از ناحیه خداوند خبر می‌آورد، لیکن آن واسطه فرشته است، نه بشر و در این خصوصیت جز نبی کسی با او مشارکت ندارد.^{۲۸}

سوم. علامه حلی:

ایشان نبی را چنین تعریف می‌کند:

نبی انسانی است که از نزد خداوند خبر می‌آورد، بدون واسطه بشر.^{۲۹}

فاضل مقداد در شرح این سخن چنین می‌نویسد:

با قید «انسان» فرشته خارج می‌شود و با قید «از نزد خداوند خبر می‌آورد» مخبر از غیر خدا خارج می‌شود و با قید «عدم واسطه بشر» امام و عالم خارج می‌شوند؛ چراکه این دو نیز از جانب خداوند خبر می‌دهند، لیکن با واسطه پیامبر.^{۳۰}

چهارم. ابن میثم بحرانی:

وی نبی را چنین تعریف می‌کند:

نبی انسانی است که از آسمان به اصلاح امور معاش و معاد انسان‌ها مأموریت یافته و از چگونگی این مهم آگاهی دارد و در دانشش بی‌نیاز است و امر او از

ناحیه آسمان و بدون واسطه بشری است و ادعای پیامبری اش هم‌راه با امور خارق‌العاده است و ما با قید «در دانشش بی‌نیاز است» تا آخر آن امام را از تعریف خارج کردیم؛ زیرا گرچه امام عالم است و از آسمان مأمور به اصلاح امور خلق است، این کار با واسطه نبی انجام می‌پذیرد.^{۳۱}

متکلمان شیعه برای نبی و امام دو تعریف متفاوت بیان کرده‌اند: آنان از یک‌سو با دقت تمام در نبی قیدی را افزوده‌اند که آن را از امام متمایز کند و از سوی دیگر به تفاوت مفهوم این دو تصریح کرده‌اند. از این‌رو، به باور ایشان به هیچ عنوان مفهوم نبی بر امام منطبق نمی‌شود و دانش‌مندان شیعه به پیامبری امام مهدی □ هیچ‌گونه اعتقادی ندارند.

۴. دیدگاه اصولیان شیعه

ختم نبوت با حضرت محمد □ و پیروی امام مهدی □ از شریعت محمدی □ در کتاب‌های علم اصول نیز مطرح شده است. برای نمونه به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم: یکم. آخوند خراسانی: وی در این باره می‌نویسد:

احکامی که به مرحله فعلیت نرسیده‌اند کم نیستند مانند مواردی که اصول یا امارات برخلاف آن قائم شود و مانند برخی از احکام در اوایل بعثت و بلکه تا روز قیام قائم □ با این‌که حلال محمد □ تا روز قیامت حلال است و حرام او نیز تا روز قیامت حرام است و با وجود این گاهی آنچه از فعلیت یافتن احکام ممانعت می‌کرده، هم‌چنان باقی می‌ماند تا این‌که خورشید هدایت طلوع کند و تاریکی‌ها از میان برود، هم‌چنان‌که به این مسئله در احادیث امامان معصوم □ نیز پرداخته شده است.^{۳۲}

دوم. آقا ضیاء عراقی:

و شاید بسیاری از احکام هنوز در مرتبه انشا باشند و به مرحله فعلیت نرسیده باشند تا این‌که حضرت حجت □ ظهور نماید.^{۳۳}

سوم. امام خمینی □:

بدان‌که حکم شرعی دو مرتبه دارد: مرتبه نخست مرتبه انشا و جعل حکم بر موضوع است، مانند احکام کلی قانونی پیش از لحاظ مخصصات و مقیداتش مانند این سخن خداوند متعال «اوفوا بالعقود» یا «أحلَّ الله البيع» و مانند احکام شرعی‌ای که روح‌الامین بر قلب پیامبر خدا □ نازل کرد، لیکن به دلیل رعایت پاره‌ای از مصالح زمان اجرای آن نرسیده و اجرای آن تا ظهور دولت حقه امام مهدی □ به تأخیر افتاده است.^{۳۴}

چهارم. آیه‌الله خوئی:

ایشان در بحث دلایل «اصالة البرائة» آورده است:

... از ظاهر این دسته از روایات چنین فهمیده می‌شود که طبق مصلحت الهی برخی از احکام تا زمان ظهور امام مهدی □ مخفی می‌ماند و شاید مقصود روایاتی که می‌گویند آن حضرت دین جدیدی می‌آورد، همین مطلب باشد.^{۳۵}

از کلمات اندیشه‌وران یاد شده، فهمیده می‌شود که به باور ایشان احکام جدیدی که در زمان امام مهدی □ مبنای عمل قرار می‌گیرند، قانون‌هایی از پیش وضع شده (که به اصطلاح مرحله انشا را گذرانده‌اند) هستند و امام مهدی □ تنها آن قوانین را اجرا می‌کند و هرگز قانون تازه‌ای وضع نمی‌کند و بر دین اسلام چیزی نمی‌افزاید. به تعبیر دیگر، خداوند پیامبر اسلام □ را هم‌راه با مجموعه دین اسلام شامل باورها، اخلاقیات و احکام انشایی و فعلی مبعوث نمود، اما از میان مجموعه احکام و قوانین دینی برخی افزون بر مرحله وضع و انشا برای اجرا به مسلمین ابلاغ شده است و اجرای برخی از آنها به عصر ظهور سپرده شده تا با فراهم شدن زمینه‌ها و یا فقدان موانع، امام مهدی □ آنها را اجرا کند. بر این اساس، امام مهدی □ وضع‌کننده قوانین جدید نیست و احکام دینی وصف جدید و تازه به خود نمی‌گیرند، چراکه این احکام از پیش وضع شده و بر قلب پیامبر □ نازل شده‌اند، اما امام مهدی □ آنها را اجرا خواهد کرد.

امام خمینی □ به این مطلب چنین تصریح می‌کند:

حکم انشایی حکمی است که مرحله انشا و جعل را پشت سر گذاشته باشد، چه اصلاً به مردم اعلان نشده باشد - به جهت رعایت مصالحی که در مخفی ماندن آن احکام وجود داشته - مانند احکامی که نزد امام عصر □ به ودیعت نهاده شده و زمان اجرای آن تا ظهور آن حضرت به تأخیر افتاده است...^{۳۶}

ایشان در ادامه به لغو بودن جعل احکام انشایی با وجود قیام اماره یا اصل از اول زمان تشریع برخلاف آن پاسخ می‌دهد و می‌نویسد:

پاسخ اشکال یاد شده این است که بالاخره وقتی - ولو آن وقت زمان ظهور دولت حقّه باشد - خطا آشکار می‌شود و اگر آن حکم از اساس انشا نمی‌شد تا ابد و حتی پس از قیام قائم □ رها می‌شد، چراکه باب وحی و تشریع احکام پس از رحلت پیامبر اکرم □ بسته شد.^{۳۷}

آیه‌الله سیدمحمد سعید حکیم نیز در این باره چنین می‌نویسد:

... هم‌چنان‌که احکامی که به دست حضرت حجت □ ظاهر می‌شود یا احکامی است که بر موضوعات خاص خودش معلق شده و جز با ظهور آن حضرت به فعلیت نمی‌رسد و یا آن احکام به هنگام ظهور جعل می‌شوند و اگرچه آن حضرت □ از همان آغاز می‌داند که این احکام در وقت خودش تشریع شده بودند و آنها را از طریق پدرانش از پیامبر اکرم □ دریافت کرده است و به همین دلیل، استناد این احکام به پیامبر اکرم □ صحیح خواهد بود و با دلایلی که بر عدم نسخ شریعت محمدی و نیز حلال بودن حلال او تا قیامت و حرام بودن حرام او تا قیامت نیز منافات ندارد.^{۳۸}

آیه‌الله سیدمحسن حکیم در شرح کلام آخوند خراسانی می‌نویسد:

هم‌چنین است وضعیت برخی از احکام از آغاز بعثت تا زمان ظهور حضرت حجت □؛ چراکه این احکام پس از آن‌که به مرحله فعلیت نرسیده بودند، در عصر ظهور فعلیت خواهند یافت و توهم نشود که عصر ظهور زمان ثبوت این احکام است و نه زمان فعلیت آنها چراکه لازمه این سخن تغییر احکام با ظهور امام مهدی □ است و حال آن‌که این مطلب با روایاتی که حلال محمد را تا قیامت حلال و حرام او را نیز تا قیامت حرام می‌داند، منافات دارد.^{۳۹}

آیا عجیب نیست که ده‌ها عبارت صریح عالمان شیعه درباره ختم نبوت با حضرت محمد □ و ختم شرایع در شریعت اسلام نادیده انگاشته شود و در مقابل به استناد تعداد اندکی از روایات که آنها را نیز هم‌آهنگ با اندیشه ختم نبوت می‌توان تفسیر کرد، نفی اندیشه خاتمیت را به شیعیان نسبت داد؟ با این‌که به اقتضای انصاف در داوری اگر بر فرض نتوان از این احادیث معنایی هم‌سو و هم‌نوا با اندیشه ختم نبوت فهم کرد، باید به استناد آن‌همه تصریح این روایات را توجیه کرد، نه این‌که به استناد این احادیث آن‌همه تصریح را نادیده گرفت.

احکام جدیدی که در زمان امام مهدی □ مبنای عمل قرار می‌گیرند، قانون‌هایی از پیش وضع شده (که به اصطلاح مرحله انشا را گذرانده‌اند) هستند و امام مهدی □ تنها آن قوانین را اجرا می‌کند و هرگز قانون تازه‌ای وضع نمی‌کند و بر دین اسلام چیزی نمی‌افزاید.

این نکته ساده و بدیهی است، اما نویسندگان یاد شده خود را به بی‌خبری زده‌اند و یا از آن غفلت کرده‌اند و به جای این که برای آگاهی از اعتقادات شیعیان به آن همه گفتارهای صریح مراجعه کنند، به روایاتی دوپهلوی استناد کرده‌اند و دقیقاً از آنها معنایی تفسیر نموده‌اند که با آن همه گفتارهای صریح در تعارض است. بی‌گمان چنین شیوه‌ای مبنای علمی استوار ندارد.

بخش دوم: روایات به ظاهر معارض

پس از بررسی پاره‌ای از کلمات اندیشه‌وران شیعه درباره مسئله ختم نبوت به بررسی احادیثی می‌پردازیم که به ظاهر مخالف این باورند. منتقدان به استناد این روایات مدعی شده‌اند که به باور شیعیان، امام مهدی □ سیره‌ای متفاوت با سیره پیامبر گرامی اسلام □ دارد. از این‌رو، ایشان دین اسلام را نسخ می‌کند و به شریعت جدیدی مبعوث می‌شود. پیش از طرح و بررسی این روایات تذکر چند نکته ضروری می‌نماید:

۱. از آن‌جا که دکتر ناصر قفاری، نویسنده وهابی معاصر در کتاب/ *اصول مذهب الشیعة الامامية الاثني عشرية* مجموعه احادیثی را گرد آورده که این معنا را تداعی می‌کنند به نقد کلمات ایشان بسنده می‌کنیم. طبیعی است که با روشن شدن مفهوم حقیقی احادیث مورد نظر ایشان و حل شدن ابهامات درباره آنها، دیگر منتقدانی که به استناد این احادیث بر عقاید شیعه خرده گرفته‌اند نیز پاسخ خود را خواهند یافت. بر این اساس، پاسخ شبهات دیگر منتقدان جدا نخواهد آمد.

۲. این نویسنده برای اثبات دعاوی خود دو فصل مستقل تحت عناوین «شریعت مهدی منتظر شیعیان» و «سیره قائم منتظر» آورده است.^{۴۰} روح این دو فصل و پیام اصلی آن اثبات نسخ شریعت اسلام و آورده شدن دین جدید توسط امام مهدی □ شیعیان است. از این‌رو، این نوشتار این دو فصل را یک‌سره نقد و بررسی خواهد کرد، گرچه گاه پاره‌ای از شبهات پیوند وثیقی با آن پیام اصلی ندارند.

۳. برخلاف اهل سنت که وجود یک روایت در صحیح بخاری و مسلم را علامت قطعیت صدور آن حدیث می‌دانند، به اعتقاد اکثر اندیشه‌وران شیعی که مشی اصولی دارند، وجود یک روایت در منابع کهن هرچند از کتب اربعه باشد، به خودی خود

چیزی را ثابت نمی‌کند و به حدیث اعتبار نمی‌بخشد. بنابراین، پذیرش یک حدیث مشروط به حصول اطمینان به صدور آن از معصوم است که این اطمینان گاه از راه وثاقت راویان به دست می‌آید و گاه از طریق قراین داخلی و خارجی و بدون حصول چنین اطمینانی حدیث فاقد ارزش و اعتبار است. از این‌رو، به صرف این که به عنوان مثال شیخ کلینی یا شیخ صدوق حدیثی را در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند، نمی‌توان به عالمان شیعه اعتقاد به محتوای آن را نسبت داد، مگر این که آن روایت سندی اطمینان‌بخش داشته باشد و یا قرآینی محتوای آن را تأیید کنند. این سخن درباره عالمان اخباری مسلک نیز صادق است؛ چراکه آنان بیشتر به قطعیت روایات کتب اربعه معتقد هستند و بسیاری از احادیثی که جناب آقای قفاری به آن استناد جسته از غیر کتب اربعه است. براساس چنین معیاری اگر بخواهیم احادیثی را ارزیابی کنیم چه بسا بسیاری از آنها که جناب قفاری به استناد آنها بر باورهای شیعیان خرده گرفته، از گردونه اعتبار خارج شوند و در نتیجه شبهاتی که براساس آنها طرح شده‌اند نیز خودبه‌خود از میان بروند.

شبهه یکم

آقای قفاری تحت عنوان «مهدی پس از بازگشت پنداری‌اش» به طرح چند سرفصل پرداخته است. عنوان سرفصل اول عبارت است از «دین مهدی منتظر شیعیان». وی ذیل این عنوان می‌نویسد:

ابن‌بابویه در کتاب/ *اعتقادات* که دین امامیه را خوانده می‌شود، می‌نویسد: هنگامی که مهدی از غیبت بازگردد، احکام ارث دین اسلام را نسخ می‌کند. او از صادق چنین روایت می‌کند: «خداوند دو هزار سال پیش از خلق بدن‌ها میان ارواح در عالم ارواح رابطه برادری برقرار نمود و چون قائم ما اهل بیت قیام کند، برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می‌برد و از برادری که در ولادت با او شریک است، ارث نمی‌برد.» شاید این روایت از آن‌چه در ذهن سردمداران این گروه [شیعه] خلجان می‌کند، پرده بردارد. آنها می‌خواهند ارتباطات حزبی و تشکیلاتی را در میان پیروان خود جانشین

پیوندهای ناشی از خویشاوندی و تولد نمایند و اموال مردم را به اسم این ارتباط و برادری به چنگ آورند و آرزو می‌کنند هنگام برپایی دولت موعود این را اجرا نمایند و آن را برای این که پذیرفتنی جلوه دهند، به اهل بیت نسبت می‌دهند. هم‌چنان که این روایت از انگیزه جعل‌کنندگان آن که سرپوش‌گذاران بر شریعت اسلام و تعطیل نمودن آن است، پرده برمی‌دارد و تفکر ملحدانه‌ای را نشان می‌دهد که در صدد ویران کردن شریعت و انکار اندیشه ختم نبوت است. این ادعا افزون بر این که خروج از شریعت اسلام است، با حکم عقل نیز مخالف می‌نماید؛ چرا که ارث‌بری وابسته به ارتباطات خویشاوندی و ولادت است و برادری پنداری ازلی را بشر درک نمی‌کند تا بخواهد معیاری برای تقسیم ارث باشد.^{۴۱}

نقد و بررسی

اولاً هم‌چنان که از عنوان کتاب *اصول مذهب الشیعة الامامية الاثنی عشریة* برمی‌آید، قفاری در صدد بیان اصول اعتقادات شیعه است؛ مذهب شیعه باورهایایی دارد که نظام اعتقادی‌اش را تشکیل می‌دهند و شیعه با این باورها تعریف می‌شود. باورهای اصلی و فرعی، این نویسنده به نقد باورهای اصلی و بنیادین مذهب شیعه پرداخته است. بی‌گمان تنها عقیده‌ای که از مسلمات آن مذهب باشد، عنصر بنیادین یک مذهب به شمار می‌رود، آن عقیده باید پذیرفته همه عالمان و اندیشه‌وران آن مذهب نیز باشد و یا دست کم مخالفانش انگشت‌شمار بنمایند. در غیر این صورت، نسبت دادن این باور به آن مکتب فکری بی‌اساس خواهد بود. با توجه به این ضابطه کلی باید دید که آیا اعتقاد به تقسیم ارث در عصر ظهور براساس خویشاوندی در عالم ارواح از مسلمات مکتب تشیع است و آیا اکثر عالمان شیعی آن را پذیرفته‌اند!

خوش‌بختانه افزون بر این که هیچ یک از عالمان شیعه به قطعیت و مسلم بودن این مسئله تصریح نکرده است، از روایت مورد نظر جناب آقای قفاری در کتاب‌های مهمی هم‌چون *کافی*، *تهذیب و استبصار* اثری نیست و از میان دانش‌مندان شیعی تنها چهار عالم این حدیث را در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند؛ شیخ صدوق^{۴۲}، حسن بن سلیمان حلی در *مختصر بصائر الدرجات*،^{۴۳} علامه مجلسی در *بحار الأنوار*^{۴۴} و میرزا حسین نوری در *مستدرک وسائل الشیعه*^{۴۵} که البته این سه عالم همگی از شیخ صدوق روایت کرده‌اند. بر اهل تحقیق روشن است که علامه مجلسی و میرزا حسین نوری در مقام جمع‌آوری احادیث و به اصطلاح امروزه موسوعه‌نویسی بوده‌اند و هدف ایشان لزوماً گردآوری احادیث پذیرفته شده نبوده است. بر این اساس، این دو شخصیت را از معتقدان به مضمون این حدیث نمی‌توان شمرد.

از میان عالمان شیعه از عصر غیبت تا به امروز تنها دو عالم شیعی این حدیث را در کتاب خود ثبت کرده‌اند و آن را پذیرفته‌اند؛ البته اگر ثبت حدیثی در کتابی به معنای پذیرش آن حدیث باشد این مطلب جای مناقشه بسیار دارد. با وجود این، چگونه نویسنده یاد شده این باور را از اصول اعتقادات شیعه برمی‌شمرد و آن را به شیعیان نسبت می‌دهد، به گونه‌ای که

براساس آن، مخاطب بی اطلاع گمان می برد این عقیده از عقاید مسلم شیعه و از باورهای است که تمام دانش مندان شیعه بر آن اتفاق نظر دارند. افزون بر این، نویسنده یاد شده این حدیث را از کتاب *اعتقادات* شیخ صدوق نقل کرده و این کتاب را است. بنابر ظاهر کلمات نویسنده، شیخ صدوق؛ در مقام شمارش عقاید شیعه باور به تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح را از عقاید شیعه شمرده است، در حالی که با مراجعه به کتاب *اعتقادات* حقیقت را چیزی دیگر می یابیم.

شیخ صدوق در باب اعتقاد شیعه درباره نفوس و ارواح می نویسد:

و اعتقاد ما درباره روح این است که چون روح از بدن مفارقت می کند، باقی می ماند. برخی از آنها از نعمت ها بهره مند می شوند و برخی در عذابند تا این که خداوند آنها را با قدرتش به بدن ها برگرداند. عیسی بن مریم □ به حواریون فرمود: به حق به شما می گویم که به آسمان صعود نمی کند مگر آن چه از آسمان فرود آمده باشد... و خداوند فرمود: و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده نخوانید بلکه زنده اند ولی شما نمی دانید. و پیامبر فرمود: ارواح لشگریانی اجتماع یافته اند، پس آنهایی که یکدیگر را می شناسند، با هم الفت می گیرند و آنها که یکدیگر را نمی شناسند، از هم پراکنده می شوند. و امام صادق □ فرمود: خداوند دو هزار سال پیش از این که بدن ها را خلق کند، میان ارواح در عالم ارواح رابطه برادری برقرار نمود. و چون قائم ما اهل بیت □ قیام کند، برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می برد و از برادری که در ولادت با او اشتراک دارد، ارث نمی برد.^{۴۶}

این عبارات به روشنی دلالت دارند که شیخ صدوق؛ مسئله تغییر حکم تقسیم ارث را از اعتقادات شیعه برنشمرده است، بلکه به انگیزه توضیح درباره روح در باور شیعه به این حدیث اشاره می کند به راستی میان این مطلب و سخنان جناب قفاری تفاوت بسیار است.

ثانیاً اگر وجود ضوابط متفاوت از سنت رسول گرامی

اسلام □ مستلزم انکار ختم نبوت و اعتقاد به نسخ شریعت اسلام باشد، اهل سنت در صف نخست معتقدان به نسخ دین اسلام و منکران ختم نبوت قرار خواهند گرفت؛ زیرا در میان روایت های اهل سنت از پیامبر اکرم □ احادیثی با این مضمون وجود دارد که در آخر الزمان احکامی متفاوت با سنت رسول گرامی اسلام وضع و اجرا می شوند، در حالی که همه دانش مندان اهل سنت این مقررات متفاوت را نه مستلزم نقص در شریعت اسلام می دانند و نه مستلزم نسخ شریعت اسلام. افزون بر آن که میان این روایات و ختم نبوت تعارضی نمی انگارند. آنان با وجود پذیرش مقرراتی متفاوت با سیره پیامبر گرامی اسلام □ به چندین گونه میان این ضوابط متفاوت و خاتمیت آشتی برقرار کرده و هرگز این ضوابط متفاوت را نسخ آیین اسلام نخوانده اند! اگر روایاتی چنین درباره وضع قوانین متفاوت با سنت پیامبر اکرم □ به معنای انکار اندیشه ختم نبوت و نسخ آیین اسلام باشد، پس اهل سنت نیز باید در شمار منکران ختم نبوت و معتقدان به نسخ اسلام محسوب شوند و اگر در یک مورد بتوان میان ضوابط مخالف سنت پیامبر اکرم □ و ختم نبوت و عدم نسخ شریعت آشتی برقرار کرد، در موارد مشابه نیز می توان چنین کرد. بسیاری از کتاب های معتبر اهل سنت، روایاتی به مضمون زیر را دربر دارند:

پیامبر اکرم □ فرمودند:

و الذی نفسی بیده لیوشکنّ أن ینزل فیکم ابن مریم
حکماً مقسطاً یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع
الجزیة؛^{۴۷}

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، زود است که فرزند مریم از آسمان در میان شما فرود آید و حاکمی عدالت گر باشد. پس صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه را لغو کند.

و در حدیثی دیگر فرمودند:

... لیس بینی و بینة نبیّ یعنی عیسی و آله نازل...
فیقاتل الناس علی الإسلام فیدقّ الصلیب و یقتل
الخنزیر و یضع الجزیة و یهلك الله فی زمانه الملل کلّها
إلا الإسلام؛^{۴۸}

میان من و او یعنی عیسی بن مریم □ پیامبری نیست و او از آسمان فرود خواهد آمد... پس با مردم بر سر اسلام بجنگد و صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه را لغو کند و خداوند در زمان او به جز اسلام تمام آیین‌ها را نابود نماید.

در شرح و تفسیر این روایات جلال‌الدین سیوطی چنین می‌نویسد:

و يضع الجزية أى لا يقبلها ولا يقبل من الكفار إلا الإسلام؛^{۴۹}
و يضع الجزية یعنی جزیه را نمی‌پذیرد و از کفار جز اسلام را نمی‌پذیرد.

و ابن‌کثیر نیز چنین می‌گوید:

ينزل إلى الأرض قبل يوم القيامة فحينئذ يؤمن به أهل الكتاب كلهم لأنه يضع الجزية ولا يقبل إلا الإسلام؛^{۵۰}

عیسی □ پیش از قیامت بر زمین فرود می‌آید و تمام اهل کتاب به او ایمان می‌آورند؛ زیرا او جزیه را لغو می‌کند و جز اسلام دین دیگری را نمی‌پذیرد.

نووی نیز احادیث یاد شده را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«و يضع الجزية» فالصواب في معناه لا يقبلها ولا يقبل من الكفار إلا الإسلام و من بذل منهم الجزية لم يكف عنه بها بل لا يقبل إلا الإسلام أو القتل هكذا قاله الإمام ابوسليمان الخطابي وغيره من العلماء... و الصواب ما قدمناه؛^{۵۱}

تفسیر درست «و يضع الجزية» این است که او جزیه نمی‌پذیرد و از کفار جز اسلام را قبول نمی‌کند و پرداخت جزیه جای اسلام را نخواهد گرفت، بلکه او جز اسلام یا قتل را نمی‌پذیرد. این دیدگاه ابوسلیمان خطابی و عالمان دیگری است... و دیدگاه درست همان است که گذشت.

مبارک‌فوری در این باره چنین می‌نویسد:

حافظ در فتح‌الباری گفته است یعنی عیسی □ دین نصرانیت را باطل می‌کند، به این صورت که صلیب را حقیقتاً می‌شکند و آن بزرگداشت خیالی نصاری نسبت به صلیب را درهم فرو می‌ریزد... و به نظر حافظ دیدگاه درست این است که عیسی □ جز اسلام را نمی‌پذیرد.^{۵۲}

دو پرسش اساسی درباره روایات یاد شده وجود دارد: پرسش نخست این که آیا این مقررات که حضرت عیسی □ وضع و اجرا می‌نمایند، مسیحی هستند یا اسلامی؟ به تعبیر دیگر، آیا آن حضرت ضوابط یاد شده را به منزله مقرراتی اسلامی اجرا می‌نماید و یا مقرراتی مسیحی؟ دیگر آن که اگر آن حضرت مجری احکام اسلام است، بنابر ضوابط دین اسلام اهل کتاب به پذیرش دین اسلام موظف نیستند، بلکه با پرداخت جزیه به حکومت اسلامی می‌توانند زندگی کنند، همچنان که سنت پیامبر اکرم □ به همین گونه بوده است. با وجود این، چگونه حضرت عیسی □ که به اجرای احکام اسلامی مأمور است، برخلاف ضوابط اسلام

اگر وجود ضوابط متفاوت از سنت رسول گرامی اسلام □ مستلزم انکار ختم نبوت و اعتقاد به نسخ شریعت اسلام باشد، اهل سنت در صف نخست معتقدان به نسخ دین اسلام و منکران ختم نبوت قرار خواهند گرفت.

از اهل کتاب جزیه نمی‌گیرد و از آنها جز اسلام را نمی‌پذیرد؟ آیا این رفتار حضرت عیسی □ به معنای نسخ شریعت اسلام و نفی اندیشه ختم نبوت نیست، با این که قرآن کریم پیامبر اسلام را خاتم پیامبران معرفی کرده است؟

در پاسخ به پرسش نخست باید گفت افزون بر این که تعدادی از احادیث به صراحت از پایان یافتن رسمیت آیین اهل کتاب در آخرالزمان سخن گفته‌اند و این رخداد از ضوابط آیین مسیحیت به شمار نمی‌رود، هم‌چنان که بسیاری از محدثان و شارحان حدیث تصریح کرده‌اند، لغو شدن حکم اخذ جزیه نیز به معنای پایان یافتن زمان رسمیت آیین مسیحیت خواهد بود. بر این اساس، اقدامات حضرت عیسی □ براساس ضوابط اسلامی انجام خواهد پذیرفت و آنها را رفتاری نشأت گرفته از آیین مسیحیت نمی‌توان دانست. بسیاری از شارحان به این نکته تصریح کرده‌اند، از جمله:

سیوطی به نقل از علقمی می‌نویسد:

برخی گفته‌اند عیسی □ طبق قرآن حکم می‌نماید و نه براساس انجیل.^{۵۳}

و مناوی در این باره می‌نویسد:

عیسی □ به مهدی □ اقتدا می‌کند تا روشن شود که او پیرو پیامبر ما و حکم کننده به شریعت آن حضرت نازل شده است.^{۵۴}

مبارک فوری نیز می‌گوید:

در شرح السنه و غیر آن چنین آمده است که عیسی □ دین نصرانیت را باطل می‌کند و طبق شریعت حنیف عمل می‌کند.^{۵۵}

و عظیم آبادی به نقل از نووی می‌نویسد:

قاضی گفته است نزول عیسی □ و کشته شدن دجال به توسط وی نزد اهل سنت حق است و درست، به دلیل احادیث صحیحی که در این خصوص وجود دارد و دلیلی عقلی یا شرعی بر نفی آن وجود ندارد، پس پذیرفتن آن واجب است، ولی پاره‌ای از معتزله و جهمیه و کسانی که با آنان در این باره موافقت کرده‌اند، این مطلب را انکار کرده‌اند و گمان کرده‌اند

این احادیث باطلند، به دلیل این که خداوند پیامبر اکرم □ را خاتم النبیین معرفی کرده و آن حضرت فرموده‌اند: «لا نبی بعدی» و هم‌چنین مسلمین بر این مطلب که پس از پیامبر ما پیامبری نیست و شریعت او تا روز قیامت هم‌چنان پایدار خواهد ماند و نسخ نخواهد شد اجماع دارند. لیکن این استدلال باطل است؛ زیرا مقصود از نزول عیسی □ این نیست که او به شریعتی نازل می‌شود که شریعت ما را نسخ می‌کند و در این روایات و دیگر روایات هرگز چنین مطلبی وجود ندارد بلکه این احادیث صحیح بر این معنا دلالت دارند که حضرت عیسی □ حاکمی دادگر نازل می‌شود که به شریعت ما حکم می‌کند و آنچه از شریعت ما مهجور مانده را احیا می‌نماید.^{۵۶}

و آلوسی نیز می‌نویسد:

عیسی □ هنگامی که از آسمان فرود می‌آید، بر نبوت پیشین خود باقی است و نبوت از آن حضرت انفکاک نیافته است، لیکن وی بر انجام ضوابط آن مکلف نیست؛ چراکه آیین مسیحیت برای آن حضرت و دیگران نسخ شده است و او به احکام شریعت اسلام اعم از اصول و فروع آن مکلف است.^{۵۷}

به رغم آن که حضرت عیسی □ بر پایه ضوابط اسلامی و سنت پیامبر اسلام □ پیش می‌رود و از سویی، بر این اساس، آیین اهل کتاب رسمیت دارد و ایشان جزیه می‌توانند بپردازند، آیا این رفتار متفاوت حضرت عیسی □ به معنای نسخ دین اسلام و انکار ختم نبوت نیست؟

همه دانش‌مندان اهل سنت تأکید کرده‌اند که مخالفت سیره حضرت عیسی □ با سیرت پیامبر اسلام □ به معنای نسخ دین اسلام و آوردن شریعت جدید نیست؛ چراکه حقیقت نسخ این است که در آغاز حکمی از نظر زمانی مطلق و بدون قید وضع شود و پس از سپری شدن مدتی لغو گردد. اما به حکمی که از آغاز به صورت محدود و تا زمانی معین وضع شود و با فرا رسیدن آن زمان معین خودبه‌خود لغو گردد، نسخ نمی‌گویند. مسئله مورد نظر نیز از مصادیق همین قاعده است؛ زیرا وقتی

پیامبر اکرم □ می‌فرمایند: «چون حضرت عیسی □ از آسمان فرود آید، جزیه نمی‌گیرد و از غیرمسلمین جز اسلام پذیرفته نمی‌شود.» این سخن به معنای رسمیت داشتن آیین اهل کتاب و نیز پذیرش جزیه محدود به زمان نزول عیسی □ است و پس از این زمان، هرگز چنین حکمی وجود ندارد تا عیسی □ آن را نسخ کند. حضرت عیسی □ نیز تکلیف اسلامی خود را از همین روایات پیامبر اکرم □ در خواهد یافت. نووی در این باره می‌نویسد:

دیدگاه درست همان است که پیش از این بیان کردیم، یعنی عیسی □ جز اسلام را نمی‌پذیرد. بر این اساس، گاه سؤال می‌شود که حکم یاد شده برخلاف شریعت اسلام است؛ چراکه اگر اهل کتابی جزیه پرداخت، پذیرفتن آن واجب است و کشتن او جایز نیست، هم‌چنان‌که اجبار او بر اسلام جایز نیست. پاسخ پرسش یاد شده این است که: حکم یاد شده (وجوب اخذ جزیه و عدم جواز کشتن اهل کتاب و اجبار او بر اسلام) تا روز قیامت استمرار ندارد، بلکه این حکم از نظر زمانی محدود به پیش از نزول حضرت عیسی □ است و رسول گرامی اسلام □ در این روایات صحیح از نسخ شدن این حکم به ما خبر داده‌اند. بر این اساس، عیسی □ ناسخ این احکام نیست، بلکه پیامبر ما □ بیان‌کننده نسخ است؛ چراکه عیسی □ طبق شریعت ما حکم می‌کند، پس امتناع از قبول جزیه در وقت نزول طبق شریعت پیامبر ما محمد □ است.^{۵۸}

جلال‌الدین سیوطی نیز می‌نویسد:

حضرت عیسی □ جزیه قبول نمی‌کند و از کفار جز اسلام را نمی‌پذیرد و مطلب یاد شده با مشروع بودن اخذ جزیه در سنت پیامبر اکرم □ و با این اصل که حضرت عیسی □ شریعت اسلام را تغییر نمی‌دهد منافات ندارد؛ چراکه رسول گرامی اسلام □ در این حدیث و احادیث مشابه این حکم را مقید به زمان نزول عیسی □ وضع کرده‌اند، نه این‌که وضع آن برای همیشه و تا روز قیامت باشد.^{۵۹}

آلوسی درباره کیفیت آگاهی حضرت عیسی □ از ضوابط اسلامی یاد شده (با پذیرفته نشدن جزیه و پایان یافتن رسمیت آیین اهل کتاب) علاوه بر روش یاد شده (اطلاع آن حضرت از طریق احادیث پیامبر اکرم □) در تفسیر خود این موارد را نیز بر می‌شمرد:

۱. تعلیم از پیامبر اسلام □ در آسمان؛
۲. تعلیم از پیامبر اسلام □ به گونه شفاهی پس از نزول از آسمان؛
۳. تعلیم از پیامبر اسلام □ با ارتباط روحانی؛
۴. تعلیم از پیامبر اسلام □ پیش از وفات حضرت محمد □ ؛
۵. تعلیم از فرشتگان؛
۶. تعلیم از طریق وحی.

وی در این باره می‌نویسد: «هنگامی که عیسی □ از آسمان فرود می‌آید، بر نبوت پیشین خود باقی است و نبوت از آن حضرت انفکاک نیافته است، لیکن وی به انجام ضوابط

همه دانش‌مندان اهل سنت تأکید کرده‌اند که مخالفت سیره حضرت عیسی □ با سیرت پیامبر اسلام □ به معنای نسخ دین اسلام و آوردن شریعت جدید نیست.



آن مکلف نیست؛ چراکه آیین مسیحیت برای آن حضرت و دیگران نسخ شده است و او به احکام شریعت اسلام اعم از اصول و فروع آن مکلف است. بنابراین، به او وحی نمی‌شود و او حکمی وضع نمی‌کند، بلکه خلیفه رسول خدا □ و یکی از حاکمان امت آن حضرت است. حاکمیت عیسی □ در میان امت اسلامی براساس شریعت اسلام است که پیامبر اکرم □ آن را به حضرت عیسی □ در آسمان و پیش از نزولش تعلیم داده است. هم‌چنان‌که در پاره‌ای از احادیث این مطلب ذکر شده است و ممکن است او ضوابط اسلامی را از کتاب و سنت اخذ کند؛ چراکه او دست‌کم از رتبه اجتهاد برخوردار است و به کمک آن می‌تواند احکامی را که در ایام فرود آمدن بر زمین به آنها نیاز دارد مانند شکستن صلیب، کشتن خوک، لغو کردن جزیه و نپذیرفتن آن را استنباط نماید. عیسی □ درستی این احکام را از این کلام پیامبر گرامی اسلام □ دریافته است: «همانا عیسی، حاکمی دادگر از آسمان فرود می‌آید و صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را لغو می‌کند.» پس نزول آن حضرت پایان پذیرش جزیه از کفار و رسمیت داشتن غیراسلام است، نه این‌که نسخ آن باشد. این، دیدگاه شیخ‌الاسلام ابراهیم لقانی در کتاب *هدایة المرید لجوهرة التوحید* است... و این دیدگاه لقانی را که عیسی □ براساس ضوابطی حکم می‌کند که پیامبر اکرم □ در آسمان و پیش از نزول به او تعلیم داده است، سفارینی در *البحر النضر* نیز ابراز داشته و به آن متمایل‌تر شده است...

برخی گفته‌اند که عیسی □ پس از نزولش احکام را به صورت شفاهی از پیامبر ما □ و در حالی‌که آن حضرت در مرقد شریفشان هستند اخذ می‌کند. این دیدگاه توسط این حدیث ابی‌یعلی تأیید می‌شود: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، بی‌تردید عیسی بن مریم □ از آسمان فرود می‌آید و اگر او بر مرقد من حضور یابد بگوید: ای محمد! من او را پاسخ خواهم داد.»

پاره‌ای دیگر احتمال داده‌اند اطلاع عیسی □ از ضوابط اسلامی به دلیل ارتباط روحانی آن حضرت با پیامبر اکرم □ باشد و این مطلب امری بی‌سابقه نیست؛ چراکه دیدن حضرت محمد □ پس از وفاتشان و دریافت معارف از آن حضرت در

حال بیداری برای تعدادی از شخصیت‌های کامل امت اسلامی اتفاق افتاده است. وی پس از ذکر اسامی چندین نفر از کسانی که آن حضرت را در عالم بیداری زیارت کرده‌اند و توضیح مفصل در خصوص امکان این مطلب چنین ادامه می‌دهد: پاره‌ای دیگر از دانش‌مندان بر این باورند که ممکن است عیسی □ آن دسته از احکامی را که مخالف با سیرت رسول اکرم □ است، از آن حضرت پیش از وفاتشان گرفته باشد؛ زیرا می‌دانسته که به زودی از آسمان فرود می‌آید و به این احکام نیاز دارد. و البته اجتماع عیسی □ با رسول گرامی اسلام □ به صورت یاد شده در احادیث بیان شده است. ابن‌عدی از انس چنین روایت کرده است: «روزی ما با رسول خدا □ بودیم که به ناگاه عبا و دستی را مشاهده کردیم. پرسیدیم: ای رسول خدا □ این عبا و دست چه بودند؟ فرمودند: آیا شما هم آن را دیدید؟ گفتیم: آری حضرت فرمودند: او عیسی بن مریم بود که بر من سلام کرد.»

ابن‌عساکر نیز از انس چنین روایت کرده است: «من با رسول خدا □ گرد کعبه طواف می‌کردم، در حال طواف دیدم آن حضرت با کسی مصافحه نمود، ولی من آن شخص را ندیدم. عرض کردم: ای رسول خدا شما با کسی مصافحه کردید، ولی من او را ندیدم. حضرت فرمود: او برادر من عیسی بن مریم بود که منتظر ماندم طوافش تمام شود، پس به او سلام کردم.» و به همین دلیل عیسی □ نیز از صحابه آن حضرت شمرده شده است.

برخی دیگر از دانش‌مندان معتقدند که عیسی □ پس از فرود آمدن از آسمان احکام شریعت ما را از فرشته اخذ می‌کند. به این صورت که آنها را به وی تعلیم می‌دهد یا این‌که به او می‌فهماند، ولی این کار به صورت وحی از سوی خداوند نیست، هم‌چنان‌که وی به این احکام مبعوث نمی‌شود و گرنه این کار بعثت جدیدی خواهد بود که نبوت جدیدی را در پی دارد، در حالی‌که کلام خداوند □ و خاتم‌النبین □ بر انقطاع نبوت جدید دلالت می‌کند. بر این اساس، تعلیم فرشته به عیسی □ همانند تعلیم شریعت از استاد به شاگرد خواهد بود و فقط رویارویی با فرشته و دریافت از او و سخن گفتن با او تلازمی با نبوت ندارد و کسی که چنین توهمی کرده به تعبیر لقانی از حقیقت دور افتاده

است؛ چراکه براساس دیدگاهی، فرشتگان با مریم □ و مادر موسی □ سخن گفتند، هم‌چنان که فرشتگان با مردی که برای زیارت برادر دینی خود از خانه خارج شد، سخن گفتند و به او گفتند که خداوند او را دوست دارد، مانند محبتی که او به برادر دینی‌اش دارد... و روایات فراوانی بر دیده شدن فرشتگان توسط صحابه و سخن گفتن آنها با فرشتگان دلالت دارد... . و برخی دیگر بر این باورند که بر عیسی □ پس از فرود آمدن از آسمان وحی نازل می‌شود. در این باره، از ابن حجر هیثمی سؤال شد و او گفت: «آری به او حقیقتاً وحی می‌شود.» هم‌چنان که در حدیث مسلم و غیر او از نواس بن سیمان روایت شده است و در حدیث صحیحی چنین آمده است: «در این حال خداوند به عیسی □ وحی می‌فرستد که «ای عیسی من بندگان از بندگان خودم را خارج ساختم که هیچ‌کس نمی‌تواند با آنها بجنگد پس آنها را به سوی طور روانه کن» این وحی با جبرئیل صورت می‌پذیرد» چراکه او سفیر میان خداوند متعال و پیامبران است و این سمت برای غیرجبرئیل شناخته نشده است و حدیث «پس از من وحی نیست» باطل است و آنچه شهرت یافته که جبرئیل پس از رحلت پیامبر □ به زمین فرود نمی‌آید، اساسی ندارد...» (پایان سخن ابن حجر) و شاید کسی که نزول وحی بر عیسی □ پس از فرود آمدن بر زمین را نفی کرده، منظورش وحی تشریعی بوده و موارد ذکر شده وحیی بود که تشریع در آن نیست. (فتاؤل!)^{۶۰}

چنان که گذشت، دانش‌مندان اهل سنت درباره مقرراتی که حضرت عیسی □ متفاوت با سنت رسول گرامی اسلام □ وضع و اجرا می‌کند، هفت پاسخ داده‌اند و به تعبیری برای امکان‌پذیری آن هفت روش را بیان کرده‌اند. سه روش از میان روش‌های هفت‌گانه، یعنی تعلیم در آسمان، تعلیم پیش از رحلت پیامبر اکرم □ و تعلیم از طریق وحی تسری‌پذیر به امام مهدی □ نیست؛ چراکه آن حضرت به آسمان نرفته و پیش از رحلت حضرت محمد □ هم متولد نشده است. از سوی دیگر، وحی به معنای خاص آن تنها بر پیامبران نازل می‌شود و امام مهدی □ فاقد شأن پیامبری است. اما برای کیفیت اطلاع امام مهدی □ از مقرراتی که با سنت رسول اسلام □ تفاوت دارد، براساس مبانی اهل سنت روش‌های چهارگانه دیگری محتمل است: استناد به روایات پیامبر اکرم □ برای وضع مقررات جدید، تعلیم شفاهی از آن حضرت □، تعلیم از آن حضرت به وسیله ارتباط روحانی و تعلیم از فرشتگان.

حال چگونه اهل سنت لغو حکم جزیه به دست حضرت عیسی □ را ملازم با نسخ شریعت اسلام نمی‌دانند، آن را انکار اندیشه ختم نبوت نمی‌خوانند و برای توجیه آن هفت راه‌کار ارائه می‌کنند، اما براساس حدیث امام صادق □ که فرموده‌اند: «... چون قائم ما اهل بیت قیام کند برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می‌برد و از برادری که در ولادت با او شریک است ارث نمی‌برد»، مدعی می‌شوند که شیعه و به نسخ شریعت منکر اندیشه ختم نبوت معتقد است؟ به راستی چه تفاوتی میان لغو حکم جزیه به دست حضرت عیسی □ و تقسیم ارث براساس ارتباط در عالم ارواح وجود دارد؟ مگر هر دو مورد احکامی متفاوت با سنت پیامبر

اسلام نیستند؟ پس چرا یک مورد به نسخ شریعت و انکار ختم نبوت تفسیر می‌شود و دیگری هرگز مستلزم نسخ شریعت و انکار ختم نبوت دانسته نمی‌شود؟ این تفاوت در قضاوت با وجود تشابه در موضوع، آدمی را به تعجبی عمیق وا می‌دارد و مثل معروف «بائک تجرّ و بائی لاتجرّ» را یاد می‌آورد.

البته درباره روش نخست از روش‌های چهارگانه (استناد به احادیث پیامبر اسلام □) امکان دارد این سوال طرح شود که حکم لغو جزیه و پایان یافتن رسمیت آیین اهل کتاب توسط پیامبر اکرم □ بیان شده است داد، چنان‌که آن حضرت در روایاتی به آن تصریح فرموده‌اند و حضرت عیسی □ به این روایت‌ها دست آویزد. آن حضرت با اعتماد به این احادیث مقررات جدید یاد شده را می‌تواند اجرا نماید و به همین دلیل، حضرت عیسی □ ضابطه جدیدی وضع نمی‌کند و شریعت اسلام را نسخ نمی‌فرماید. اما درباره تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح و دیگر موارد که در کتاب‌های شیعه آمده، از رسول گرامی اسلام □ حدیثی نقل نشده است. از این‌رو، رفتار امام مهدی □ به احادیث پیامبر اکرم □ مستند نیست و لذا مخالفت آن حضرت با سیره پیامبر □ جز نسخ شریعت اسلام و نفی اندیشه ختم نبوت معنایی نخواهد داشت.

برای پاسخ به پرسش یاد شده، ذکر دو مقدمه ضروری می‌نماید:

مقدمه اول

بی‌گمان روایت‌های موجود در کتاب‌های روایی اهل سنت، همه احادیث و فرمایش‌های پیامبر گرامی اسلام □ به شمار نمی‌روند. محدثان اهل سنت خود بر این مطلب تصریح کرده‌اند. برای نمونه، بخاری که صحیح او معتبرترین کتاب روایی اهل سنت است، علی‌رغم این‌که شش صد هزار حدیث در اختیار داشته،^{۶۱} تنها حدود چهار هزار از آنها را در کتاب خود ثبت کرده است و به تصریح خود بسیاری از روایات صحیح را به منظور پرهیز از طولانی شدن کتاب ذکر نکرده^{۶۲} و یا مسلم علی‌رغم سی صد هزار روایتی که در اختیار داشته،^{۶۳} تنها به ذکر حدود چهار هزار حدیث بسنده کرده است. احمد حنبل دیگر محدث مشهور اهل سنت نیز ۷۵۰ هزار حدیث در اختیار داشته،^{۶۴} ولی تنها

حدود ۲۸ هزار از آنها را در مسند خود ثبت کرده است. با وجود این، آن‌چه از احادیث پیامبر گرامی اسلام □ در کتاب‌های اهل سنت گردآوری شده، تنها بخشی از مجموعه فرمایش‌های آن حضرت به شمار می‌رود و آن حضرت احادیث فراوان دیگری هم داشته که محدثان اهل سنت موفق به ثبت آنها نشده‌اند. در نتیجه، با استناد به فقدان یک حدیث در کتاب‌های اهل سنت، انکار اصل وجود آن منطقی نیست.

مقدمه دوم

بنابر باور شیعیان که البته این باور از کلام اهل بیت □ سرچشمه می‌گیرد، امامان معصوم □ از پیش خود نه چیزی بر دین می‌افزایند و نه از آن می‌کاهند و نه شرح و تفسیری خودساخته از دین ارائه می‌دهند، بلکه همگی به متن فرمایش‌های پیامبر اسلام □ می‌پردازند که به سند متصل و سینه به سینه از پیامبر اکرم □ به آنها رسیده است. امام صادق □ به روایت حماد بن عثمان، هشام بن سالم و تعدادی دیگر از صحابه‌شان فرموده‌اند:

حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین □ علیه‌السلام و حدیث الحسین □ حدیث الحسن □ و حدیث الحسن □ حدیث امیرالمؤمنین □ و حدیث امیرالمؤمنین □ حدیث رسول الله □ و حدیث رسول الله □ قول الله عزوجل؛^{۶۵}

سخن من سخن پدر من است و سخن پدرم کلام جد من است و کلام جدم کلام حسین □ است و کلام حسین □ کلام حسن □ است و کلام حسن □ کلام امیرالمؤمنین □ است و کلام امیرالمؤمنین □ کلام رسول خدا □ و کلام رسول خدا □ فرمایش خداوند بلندمرتبه است.

در حدیثی دیگر نیز آن‌گاه که جابر از امام باقر □ درخواست می‌کند که هرگاه حدیثی را برای او نقل می‌فرمایند، سندش را نیز برایش باز گویند. آن حضرت فرموده است:

حدّثنی ابی □ عن جدی رسول الله □ عن

جبرئیل □ عن الله عزوجل و کلما اُحدّثک بهذا الاستاد؛^{۶۶}

حدیث کرد مرا پدرم از جدم رسول خدا □ از جبرئیل □ از خداوند بلندمرتبه و هرگاه من برای تو حدیثی می‌گویم سندش این است.

در روایتی دیگر جابر از امام باقر □ چنین روایت می‌کند:

یا جابر انا لو کنا نحدّثکم برأینا کلنا من اهل الکین و لکنا نحدّثکم بأحادیث نکنها

عن رسول الله □ کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضّتهم؛^{۶۷}

ای جابر اگر ما با نظر خود برای شما حدیث می‌کردیم، هر آینه از هلاک شدگان بودیم، لیکن ما برای شما احادیثی را بازگو می‌کنیم که آن را از رسول خدا □ اندوخته‌ایم، هم‌چنان‌که اینان طلا و نقره خود را می‌اندوزند.

بر این اساس، تمام احادیث امامان معصوم □ فرمایش‌های پیامبر اکرم □ است، هرچند ائمه □ به ظاهر از پیش خود سخن بگویند و آن را به آن حضرت منتسب نکنند؛ چراکه احادیث پیش‌گفته ضابطه‌ای کلی برای تمام روایات اهل‌بیت □ به شمار می‌رود و همه آنها را به حضرت محمد □ استناد می‌دهد.

نکته آخر این که گرچه درباره مرجعیت دینی و سیاسی اهل‌بیت □ میان شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد، در مورد صداقت و راست‌گویی اهل‌بیت □ هیچ‌کس تردید ندارد. از همین رو، وقتی امامان معصوم □ احادیث خود را سخنان پیامبر اکرم □ معرفی کرده‌اند، به اقتضای صداقت و امانتشان باید بپذیریم که احادیث آنها واقعاً فرمایش‌های پیامبر اکرم □ است، هرچند امثال ابوهریره و عایشه و عبدالله بن عمر و کعب الاحبار آنها را نقل نکرده باشند. مگر این که اهل سنت ابوهریره‌ها و کعب الاحبارها را از امام باقر □ و امام صادق □ راست‌گوتر بدانند!

با توجه به دو مقدمه یاد شده، در پاسخ به پرسش پیش‌گفته باید گفت که درباره تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح و امثال آن حدیثی از پیامبر اکرم □ به دست ما نرسیده است، اما در این باره از ائمه □ روایت وجود دارد و براساس مقدمه دوم این روایات در واقع از فرموده‌های پیامبر اکرم □ به شمار می‌رود و اقدامات امام مهدی □ را براساس این روایات می‌توان توجیه کرد. از آن‌جا که این روایات در واقع فرمایش‌های پیامبر اکرم □ هستند، امام مهدی □ نه شریعت جدیدی می‌آورد و نه دین اسلام را نسخ می‌نماید، هم‌چنان‌که حضرت عیسی □ با استناد به سخنان پیامبر اکرم □ چنان رفتار می‌کند و به همین دلیل نسخ شریعت و منکر اندیشه ختم نبوت به شمار نمی‌رود.

ناگفته نماند که خرده‌بینی جناب قفاری در عقاید شیعه جز اشکالی نیست که حدود هشت صد سال پیش امین‌الاسلام طبرسی آن را نقل و نقد کرده است. وی در این باره نوشته است:

مسئله هفتم: گفته‌اند وقتی که به اجماع مسلمین بعد از رسول اکرم □ پیامبری نخواهد بود، شما شیعیان چگونه مدعی می‌شوید که قائم □ هنگام قیام از اهل کتاب

امامان معصوم □ از پیش خود نه چیزی بر دین می‌افزایند و نه از آن می‌کاهند و نه شرح و تفسیری خودساخته از دین ارائه می‌دهند.

جزیه نمی‌گیرد. به حکم داوود عمل می‌کند و شاهد نمی‌پذیرد و امثال این احکام را که شما در کتاب‌هایتان ذکر کرده‌اید، اجرا می‌کند، در حالی که وضع چنین احکامی به معنای نسخ شریعت اسلام و ابطال احکام آن است.^{۶۸}

امین‌الاسلام طبرسی پس از نقل این شبهه به آن پاسخ‌های متفاوتی می‌دهد و علامه مجلسی □ نیز پس از نقل کلمات مرحوم طبرسی می‌نویسد:

حسین بن مسعود در شرح السنّة به سند خود از پیامبر اکرم □ چنین روایت کرده است: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، زود است که پسر مریم در میان شما فرود آید. او حاکمی دادگر خواهد بود که صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد و جزیه را لغو می‌نماید. پس آن‌قدر مال می‌بخشد که کسی آن را قبول نمی‌کند». وی در توضیح این حدیث چنین می‌نویسد: «صلیب را می‌شکند» یعنی نصرانیت را باطل می‌کند... و «جزیه را لغو می‌کند» یعنی آن را از اهل کتاب برمی‌دارد و آنها را بر پذیرش اسلام وادی دارد.

ابوهریره از پیامبر □ در مورد نزول عیسی □ چنین حدیث کرده است: «در زمان او تمام آیین‌ها به جز اسلام نابود می‌شوند» و بخاری به سند خود از ابوهریره از پیامبر □ چنین روایت کرده است: «چگونه خواهید بود وقتی که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و امام شما از خودتان باشد». همگان بر صحت این حدیث اتفاق نظر دارند. پایان کلام ابن مسعود.

من (علامه مجلسی) می‌گویم: حسین بن مسعود و غیر او احادیث دیگری را نیز در این خصوص روایت کرده‌اند. پس آنچه در مورد سیره قائم □ نقل می‌شود مختص به شیعیان نیست و مخالفین ما نیز آن را نقل کرده‌اند البته آنها این رفتارها را به عیسی □ نسبت می‌دهند با این که روایت کرده‌اند که «امام شما از خودتان است» پس آنچه پاسخ آنها به این اشکال

است [نسخ شریعت] پاسخ ما هم هست و این اشکال هم چنان که متوجه ماست متوجه آنها نیز هست.^{۶۹}

قفاری درباره این حدیث به کتاب بحار/الأنوار ارجاع داده، از این رو، پیداست که پاسخ‌های علامه مجلسی و امین‌الاسلام طبرسی به این حدیث را نیز مطالعه کرده است. با وجود این، او تنها اشکال را از آنان گرفته و هیچ اشاره‌ای به پاسخ‌های آنها نکرده است که بنابر انصاف سزاوار بود اگر پاسخ‌های این دو عالم شیعی را نمی‌پسندد، دست کم آنها را نقل و نقد نماید. شاید اسلامی که آقای قفاری سنگش را به سینه می‌زند و شیعیان را دشمنان آن می‌خواند چنین حکم کرده است! به راستی چقدر زشت و ناپسند است که کسی از یک سو مدعی دل‌سوزی و دفاع از دین اسلام باشد و مهم‌تر این که دیگران را به دشمنی و ستیزه‌جویی با این آیین مقدس متهم نماید و از سوی دیگر خودش به ابتدایی‌ترین و پیش افتاده‌ترین موازین دین اسلام پا بزند. اعاذنالله من شرور انفسنا.

نویسنده مورد نظر افزون بر این که روایت مورد بحث را مستلزم هدم شریعت و انکار ختم نبوت دانسته، مدعی شده که تقسیم ارث براساس رابطه در عالم ارواح مخالف منطق عقل است! در پاسخ باید گفت که بی‌گمان عقل تنها اجتماع و ارتفاع نقیضین و یا آنچه را به این دو انجامد، محال می‌داند و افزون بر این دو همه چیز از نگاه عقل ممکن الوجود است. از این رو، باید پرسید که ادعای مخالفت با منطق عقل درباره تقسیم ارث براساس ارتباط در عالم ارواح، جامع یا رافع نقیضین است و یا آن که به کدام از این دو می‌انجامد؟ البته روشن است که قفاری چنین استدلالی اقامه نکرده و نه می‌تواند اقامه کند. وی تنها چنین استدلال کرده که بشر نمی‌تواند چنین پیوندی را درک کند و از این رو چنین پیوندی معیار تقسیم ارث نمی‌تواند باشد. این استدلال نیز سست است؛ چراکه ما نیز می‌دانیم که عقل بشر در عصر صدور این روایت و در عصر ما راهی برای کشف این پیوند ندارد، اما از کجا که در آینده با توسعه حوزه علوم این امر امکان‌پذیر شود؟ مگر نه این که بسیاری از آنچه امروزه با گسترش مرزهای دانش ممکن و سهل‌الوصول شده، برای گذشتگان حتی تصورشدنی نبوده است؟ برای نمونه، اگر

صد سال پیش کسی ادعا می‌کرد بشر در آینده خواهد توانست با یک آزمایش پدر و مادر نوزادی را تشخیص دهد، آیا مانند قفاری آن را انکار نمی‌کردند و آن را مخالف منطق عقل نمی‌پنداشتند؟ بنابراین، ادعای مخالفت این روایت با منطق عقل از نظر عقلی سست و بی‌اساس است.

پاسخ به شبهه نخست گفته شد، ضابطه‌ای کلی است که به همه مواردی که در احادیث اهل بیت □ به امام مهدی □ سیرتی مخالف سیرت و سنت پیامبر اکرم □ نسبت داده شد سرایت می‌یابد. اگر سند روایاتی که از تفاوت سخن می‌گویند، اطمینان‌پذیر باشند، پذیرش سنت متفاوت امام مهدی □ با سنت پیامبر گرامی اسلام □ نسخ شریعت اسلام و انکار ختم نبوت به شمار نمی‌رود؛ چراکه تمام این رفتارهای به ظاهر متفاوت که با سیره عملی حضرت رسول □ هم‌خوانی ندارد، در واقع به فرمایش‌های آن حضرت مستند است و از این‌رو، با سنت (قول، فعل و تقریر) ایشان کاملاً انطباق دارد. به همین دلیل، امام مهدی □ نه شریعت اسلام را نسخ خواهد کرد، نه پیامبری جدید خواهد بود و نه دین جدیدی بر بشر عرضه خواهد نمود.

شبهه دوم

دکتر قفاری در ادامه می‌نویسد:

و هم‌چنین منتظر شیعیان شریعت اسلام را در خصوص مسئله گرفتن جزیه از اهل کتاب تغییر می‌دهد و روایات آنها به این مطلب تصریح می‌کند که منتظر آنها در این مورد با شیوه پیامبر خدا □ به مخالفت برمی‌خیزد. روایات آنها چنین می‌گوید: «صاحب این امر جزیه نمی‌گیرد، هم‌چنان که رسول خدا □ جزیه می‌گرفت» و این سخن به معنای خروج مهدی از سنت رسول خدا □ و ایجاد تغییری عمدی در آن است. پس آیا جعل کنندگان این احادیث می‌خواسته‌اند شأن و جایگاه شریعت اسلام را در نظر پیروان خود سست کنند و آنها را بر خروج از شریعت اسلام برانگیزانند؟

نقد و بررسی

اولاً به جز عیاشی در تفسیر خود^{۷۱} و علامه مجلسی در بحار^{۷۲} به نقل از تفسیر عیاشی، هیچ عالم شیعی دیگری حدیث مورد نظر جناب قفاری را در کتاب خود ذکر نکرده است. چنان‌که گذشت، نقل یک روایت در بحار^{۷۳} به معنای پذیرش آن در نزد علامه مجلسی نیست. بنابراین، از میان صدها عالم شیعه تنها شخصیتی که این حدیث را پذیرفته، مرحوم عیاشی است. با وجود این، چگونه جناب قفاری از این اعتقاد با عنوان «اصول مذهب شیعه» یاد کرده و آن را به شیعیان نسبت داده و از آن نتیجه گرفته که شیعیان به نسخ شریعت اسلام معتقدند و دین اسلام را می‌خواهند تغییر بدهند؟

دوم آن‌که افزون بر نکته پیش گفته، بسیار مایه اُسف است که جناب دکتر قفاری اعتقاد به لغو شدن جزیه در آخرالزمان را که تنها یک عالم شیعی بدان معتقد است، عقیده‌ای شیعی

معرفی کرده، ولی از احادیث مشابهی که بر همین مضمون دلالت دارند و عالمان بزرگ اهل سنت هم چون بخاری،^{۷۳} مسلم،^{۷۴} احمد بن حنبل،^{۷۵} ابن ماجه،^{۷۶} ترمذی،^{۷۷} بیهقی^{۷۸} و دهها عالم تراز اول دیگر سنی مذهب آن را روایت کرده اند، بی اطلاع است. این احادیث و تفسیر و توضیحات شارحان سنی مذهب درباره آن، به تفصیل در پاسخ به شبهه نخست گذشت. کاش جناب قفاری که از واضح ترین عقاید مذهب خود بی اطلاع است، به جای خرده بینی باورهای دیگران، همت خود را صرف آموختن معارف ابتدایی مذهب خود نماید.

شبهه سوم

نویسنده یاد شده درباره قضاوت امام مهدی □ چنین می نویسد:

بلکه داوری و قضاوت در دولت منتظر براساس غیر دین مصطفی □ است در کافی و غیر آن چنین آمده است: «اباعبدالله فرمودند: «چون قائم آل محمد قیام کند، به حکم داوود □ و سلیمان □ داوری خواهد کرد و درخواست شاهد نخواهد کرد.»^{۷۹} و در حدیث دیگری آمده است: «چون قائم آل محمد قیام نماید، میان مردم مانند داوود □ داوری خواهد کرد و نیاز به شاهد نخواهد داشت.»^{۸۰} کلینی ثقة الاسلام شیعیان این عقیده را پذیرفته و برای آن باب خاصی با این عنوان قرار داده است: ردبابی در مورد این که چون امر ائمه □ ظاهر شد (به حکومت رسیدند) به حکم داوود □ و خاندان او داوری می کنند و درخواست شاهد نمی کنند.»^{۸۱} و البته وجود عناصر تفکر یهودی در این دیدگاه کاملاً آشکار است و از این رو، برخی بر عنوان یاد شده این گونه حاشیه زده اند: «یعنی شریعت محمدی را نسخ می کنند و به دین یهودیت رجوع می نمایند.»^{۸۲} ببین چگونه سازندگان این احادیث که به دروغ لباس شیعه گری به تن کرده اند، خواب دولتی را می بینند که در آن به غیر دین اسلام داوری می شود؟^{۸۳}

نقد و بررسی

پیش از پاسخ به مطالب یاد شده، تذکر این نکته مهم ضروری می نماید که قضاوت داوودی که روایات شیعه از آن بسیار سخن گفته اند، اصطلاحی خاص با بار معنایی خاص است. این اصطلاح به واقعهای درباره داوود □ اشاره دارد که بدون رجوع به شاهد و یمین، براساس علم خدایی طبق واقع داوری می کرد. امام صادق □ در این باره فرموده است:

فی کتاب علی صلوات الله علیه...: أن داود □ قال: يا رب أرني الحق كما هو عندك حتى أقتضى به فقال إنك لا تطيق ذلك. فألح على ربّه حتى فعل فجاءه رجل يستعدي علي رجل فقال: إن هذا أخذ مالي فأوحى الله عز وجل إلى داود □ أن هذا المستعدي قتل أباهذا وأخذ ماله فأمر داود □ بالمستعدي فقتل وأخذ ماله فدفعه إلى المستعدي عليه قال: فعجب الناس وتحدثوا حتى بلغ داود □ ودخل عليه من ذلك ما كره فدعا ربّه أن يرفع ذلك ففعل ثم أوحى الله عز وجل إليه أن احكم بينهم بالبينات وأضفهم الي اسمي يخلفون به؛^{۸۴}

در کتاب علی □ چنین نوشته است: ... داوود □ به خداوند عرض کرد: پروردگارا حق را آن گونه که نزد توست، به من نشان ده تا طبق آن داوری کنم. خداوند فرمود: تو طاقت آن را نداری. داوود □ اصرار ورزید تا این که خداوند خواسته اش را برآورد. پس مردی نزد او آمد که از دیگری شکایت داشت و گفت: این مرد مالم را گرفته است. خداوند به داوود □ وحی کرد که این شاکی پدر این شخص را کشته و مالش را گرفته است. به دستور داوود □ شاکی کشته شد و مالش را گرفت و به آن شخص داد. مردم تعجب کردند و در این باره سخن گفتند تا خبر به داوود □ رسید و از آن جهت اندوه گین شد. از خدا خواست تا این حالت را از او باز ستاند و خداوند نیز چنین کرد. آن گاه خداوند بلند مرتبه به او وحی کرد که میان مردم با شاهد و قسم داوری کن.

بر این اساس، مراد از قضاوت داوودی امام مهدی □ این است که آن حضرت بدون رجوع به شاهد و یمین براساس علم الهی خود به واقع قضاوت می‌کند. بنابر توضیحات یاد شده، قضاوت داوودی آن‌چنان که قفاری و هم‌فکرانشان پنداشته‌اند، به معنای داوری براساس آیین یهودیت نیست و آن حضرت در صدد اجرای ضوابط قضایی دین یهود نیست، بلکه در مقام داوری طبق مقررات قضایی اسلام حکم خواهد کرد و برای اثبات جرم به جای استفاده از شاهد و قسم، به علم الهی خود بسنده خواهند نمود. آشنایان با منابع شیعه می‌دانند که قضاوت داوودی، اصطلاحی خاص است و به معنای داوری به واقع و بدون رجوع به شاهد و قسم است. عجیب است که جناب قفاری با آن‌همه مراجعات به منابع شیعی، از این مطلب غفلت ورزیده و یا خود را به تغافل زده است.

به رغم گریز دکتر قفاری از قضاوت داوودی امام مهدی □، مسئله قضاوت قاضی به علم خود و بدون مراجعه به شاهد و اقرار، افزون بر این‌که به اقرار محدثان اهل سنت از سنت رسول خدا □ و خلیفه دوم عمر سرچشمه می‌گیرد، در میان دانش‌مندان بزرگ اهل سنت نیز طرف‌دارانی دارد که پاره‌ای آن را با قیودی پذیرفته‌اند و عده‌ای دیگر به صورت مطلق به جواز آن فتوا داده‌اند. از این‌رو، بر فرض که مهدی شیعیان بدون رجوع به شاهد و اقرار و قسم براساس علم خود داوری کند، بدعتی در دین نگذاشته است و اولین شخصی نبوده که در دنیای اسلام چنین کرده است. «و لیس هذا أول قارورة کسرت فی الاسلام!» برای نمونه، ابن‌رشد در این‌باره می‌نویسد:

از جمله مسائلی که در خصوص آن، فقها با یک‌دیگر اختلاف نظر دارند، مسئله قضاوت قاضی به علم خود است. توضیح این‌که به اجماع علما قاضی در مورد جرح و تعدیل به علم خود قضاوت می‌کند و اگر شهود برخلاف علم او شهادت دادند، طبق شهادت آنها قضاوت نمی‌کند و او در خصوص اقرار و انکار خصم به علم خود عمل می‌کند... و هم‌چنین به اجماع علما قاضی در ترجیح دادن دلیل یکی از دو متخاصم بر دیگری به علم خود قضاوت می‌کند، اگر در آن اختلافی نباشد... اما در این خصوص که آیا قاضی بدون شاهد و اقرار هم می‌تواند طبق علم خود قضاوت کند یا این‌که تنها باید براساس شاهد و اقرار داوری نماید، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. مالک و بیشتر اصحابش و نیز احمد و شریح نظر دوم را پذیرفته‌اند، اما شافعی و کوفی و ابو‌ثور و جماعتی گفته‌اند قاضی می‌تواند براساس علم خود داوری نماید.^{۸۵}

در کتاب عمدة القاری در این‌باره آمده است:

در این مسئله علما دیدگاه‌های متفاوتی دارند. شافعی گفته است که قاضی می‌تواند در حق‌الناس به علم خود داوری کند، چه علمش مربوط به پیش از قضاوت باشد، یا پس از آن. ابو‌ثور نیز این دیدگاه را پذیرفته است. اما ابوحنیفه معتقد است که براساس علم پیش از قضاوت نمی‌تواند حکم کند، اما طبق علم پس از آن می‌تواند. ابو‌یوسف و محمد گفته‌اند که طبق علم پیش از قضاوت می‌تواند داوری کند... عبدالملک معتقد

قضاوت داوودی آن‌چنان‌که قفاری و هم‌فکرانشان پنداشته‌اند، به معنای داوری براساس آیین یهودیت نیست و آن حضرت در صدد اجرای ضوابط قضایی دین یهود نیست.

است قاضی می‌تواند براساس علمی که در مجلس قضاوت برایش حاصل می‌شود، حکم کند و کرایبی می‌گوید به نظر من شرط جواز داوری قاضی به علم خود این است که او به صلاح و عفاف و راستی شهره باشد و به زیادی لغزش معروف نباشد و جریمه‌ای بر عهده‌اش نباشد و اسباب تقوا در او موجود باشد و اسباب تهمت در او نباشد. چنین قاضی‌ای می‌تواند به علم خود داوری کند، مطلقاً. ابوالیمان از شعیب از زهری از عروه از عاصیه حدیث کرد که هند دختر عتیب بن ربیع نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: «... ابوسفیان مردی بخیل است، آیا من می‌توانم از مال او مخارج خانواده‌ام را بردارم؟» پیامبر ﷺ فرمودند: «باکی بر تو نیست که نفقه آنها را به شکل مناسب (بدون اسراف) پردازی.» طبق این حدیث پیامبر ﷺ به علم خود قضاوت کرده است.^{۸۶}

نویسنده کتاب/المعنی نیز می‌نویسد:

ظاهر مذهب این است که حاکم به علم خود داوری نمی‌کند، نه در حدود و نه در غیر آن و نه عملی که مربوط به قبل از ولایت است و نه بعد از آن. این نظر شریح و شعبی و مالک و اسحاق و ابوعبید و محمد بن حسن و یکی از اقوال شافعی است. اما از احمد روایت دیگری نقل شده است که قاضی می‌تواند به علم خود داوری کند. این نظر را ابویوسف و ابوثر انتخاب کرده‌اند و دیدگاه دوم شافعی نیز همین است و مزنی نیز آن را اختیار کرده است؛ زیرا چون هند به پیامبر ﷺ عرض کرد که ابوسفیان مرد بخیلی است و نفقه مورد نیاز من و فرزندانم را نمی‌دهد، پیامبر ﷺ فرمودند: «از مال او به شکل مناسب به اندازه خود و فرزندان بردار!» و پیامبر در این ماجرا بدون شاهد و

اقرار به نفع هند حکم کردند؛ چراکه می‌دانستند هند راست‌گوست و ابن‌عبدالبر در کتاب خود از عروه و مجاهد روایت کرده است که مردی از بنی‌مخزوم به عمر بن خطاب از ابوسفیان شکایت کرده که ابوسفیان به او در مورد زمینی در فلان مکان ستم کرده است. عمر گفت: «من به این مطلب داناتر از مردم هستم. من و تو هنگامی که نوجوان بودیم، گاهی در آن‌جا بازی می‌کردیم. پس ابوسفیان را نزد من بیاور.» آن مرد چنین کرد و عمر به ابوسفیان گفت: «ای ابوسفیان با ما به فلان مکان بیا.» آنها برخاستند و به آن مکان رفتند. عمر به ابوسفیان گفت: «این سنگ را از این‌جا بردار و آن‌جا بگذار.» ابوسفیان گفت: «به خدا سوگند چنین نمی‌کنم.» عمر گفت: «به خدا سوگند می‌کنی و ابوسفیان پاسخ داد به خدا سوگند چنین نمی‌کنم.» عمر تازیانه خود را بلند کرد و گفت: «بی‌مادر سنگ را بردار و آن‌جا بگذار! تو ظلم قدیمت را فراموش کرده‌ای؟» پس ابوسفیان سنگ را برداشت و جایی که عمر می‌گفت گذاشت... آنها گفته‌اند که طبق این روایت عمر به علم خود قضاوت کرده است.^{۸۷}

آن‌چه گذشت تنها دیدگاه شماری از دانش‌مندان اهل سنت در خصوص جواز قضاوت قاضی به علم خود و بدون رجوع به شاهد و اقرار بود. از این‌رو، اگر بپذیریم که امام مهدی ﷺ قضاوت داوودی می‌کند و شاهد نمی‌خواهد، این داوری حتی براساس فقه اهل سنت نیز قضاوتی اسلامی و هم‌آهنگ با سنت و سیرت پیامبر گرامی اسلام ﷺ خواهد بود. ای کاش جناب قفاری و هم‌اندیشانش به جای آن همه زحمت‌های بیهوده که برای خدشه زدن‌های بی‌اساس به شیعه، اندکی در محضر اساتید باانصاف سنی مذهب زانو می‌زدند تا با منابع اهل سنت آشنا شوند و این چنین درباره شیعه جاهلانه قضاوت نکنند.

پی نوشت‌ها

- * کارشناس ارشد معارف و عضو هیأت علمی مرکز تحقیقات مهدویت
۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.
 ۲. شیخ مفید، *الامالی*، ص ۵۳، چاپ دوم: انتشارات دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ قمری.
 ۳. ابن شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص ۱۵۰.
 ۴. عبدالکریم سروش، «مهدویت و احیای دین»، *مجله آفتاب*، ش ۱۲، مهر ۱۳۸۰، ص ۶۳.
 ۵. همان، ص ۶۲.
 ۶. همان، ص ۶۳.
 ۷. همان.
 ۸. ناصر بن عبدالله بن علی القفاری، *اصول مذهب الشیعة الامامية الاثني عشرية*، ص ۱۰۷۲-۱۰۷۴، انتشارات دارالرضا.
 ۹. همان، ص ۱۰۶۰.
 ۱۰. *الامامة و التبصرة من الحيرة*، ص ۱۵، چاپ اول: انتشارات مدرسه الامام المهدی □، قم ۱۴۰۴ قمری.
 ۱۱. *کمال الدین و تمام النعمه*، ص ۴، انتشارات مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ قمری.
 ۱۲. *اوائیل المقالات*، ص ۶۸، چاپ دوم: انتشارات دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ قمری.
 ۱۳. *الکنز الاعتقادیة*، ص ۳۸، چاپ دوم: انتشارات دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ قمری.
 ۱۴. *تقریب المعارف*، ص ۱۷۱، انتشارات فارس حسن، ۱۴۱۷ قمری.
 ۱۵. *الاقتصاد*، ص ۱۸۷، انتشارات مکتبه جامع چهل ستون، تهران ۱۴۰۰ قمری.
 ۱۶. *الانفین*، ص ۳۹۰، انتشارات مکتبه الالفین، کویت ۱۴۰۵ قمری.
 ۱۷. *منتخب انوار المصنیه*، ص ۹۹، چاپ اول: انتشارات مؤسسة الامام الهادی □، ۱۴۲۰ قمری.
 ۱۸. احمد بن محمد خالیدبرقی، *المحاسن*، ج ۱، ص ۱۵۹، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۰ قمری.
 ۱۹. حمیری، *قرب الاسناد*، ص ۶، چاپ اول: انتشارات مؤسسه آل البيت □، قم ۱۴۰۹ قمری.
 ۲۰. کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۳۷۳، چاپ پنجم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۶ شمسی.
 ۲۱. همان، ص ۲۰۰.
 ۲۲. قاضی نعمان مغربی، *دعائم الاسلام*، ج ۱، ص ۱۶، انتشارات دارالمعارف، قاهره ۱۳۸۳ قمری.
 ۲۳. شیخ صدوق، *الامالی*، ص ۴۱۹.
 ۲۴. خراز قمی، *کفایة الاثر*، ص ۶۲، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ قمری.
 ۲۵. شیخ طوسی، *تهذیب الاحکام*، ج ۶، ص ۲۳، چاپ سوم: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۴ شمسی.
 ۲۶. محمدجواد مغنیه، *الشیعة فی المیزان*، ص ۱۲۱، چاپ چهارم: انتشارات دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۹ قمری. (به نقل از: الشافعی)
 ۲۷. *الاقتصاد*، ص ۱۵۱.
 ۲۸. شیخ طوسی، *الرسائل العشر*، ص ۱۱۱، انتشارات مؤسسة النشر الاسلامی.
 ۲۹. *النافع يوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر*، ص ۸۱، چاپ دوم: انتشارات دارالاضواء، بیروت ۱۴۱۷ قمری.
 ۳۰. همان.
 ۳۱. ابن میثم بحرانی، *قواعد المرام فی علم الکلام*، ص ۱۲۲، چاپ دوم: انتشارات مکتبه آیه الله مرعشی

- نجفی، ۱۴۰۶ قمری.
۳۲. *کفایة الاصول*، ص ۹۸، چاپ اول: انتشارات مؤسسه آل البيت □، قم ۱۴۰۹ قمری.
۳۳. *نهاية الافکار*، ج ۱ و ۲، ص ۳۷۸، انتشارات مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ قمری.
۳۴. *لمحات الاصول* (تقریرات درس آية الله بروجردی)، ص ۴۷۴، چاپ اول: انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی □، قم ۱۴۲۱ قمری.
۳۵. *مصباح الاصول*، ج ۲، ص ۲۷۱، چاپ پنجم: انتشارات مكتبة الداوری، قم ۱۴۱۷ قمری.
۳۶. *تهذيب الاصول* (تقریرات درس امام خمینی □)، ج ۱، ص ۲۴۱، چاپ سوم: انتشارات دارالفکر، قم ۱۳۶۷ شمسی.
۳۷. همان.
۳۸. *المحكم في اصول الفقه*، ج ۱، ص ۹۴، چاپ اول: انتشارات مؤسسة المنار، ۱۴۱۴ قمری.
۳۹. *حقايق الاصول*، ج ۱، ص ۲۳۸، چاپ پنجم: انتشارات مكتبة بصيرتی، قم ۱۴۰۸ قمری.
۴۰. ص ۱۰۷۵-۱۵۰۹.
۴۱. *اصول مذهب الشيعة*، ص ۱۵۰۹-۱۵۶۰.
۴۲. شيخ صدوق، *الخصال*، ص ۱۶۹.
۴۳. حسن بن سليمان حلی، *مختصر بصائر الدرجات*، ص ۱۵۹.
۴۴. محمدباقر مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۳۰۹، چاپ سوم: انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳ قمری.
۴۵. محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۷، ص ۱۸۶، چاپ اول: انتشارات مؤسسه آل البيت □، بیروت ۱۴۰۸ قمری.
۴۶. *الا اعتقادات في دين الامامية*، ص ۴۷-۷، چاپ دوم: انتشارات دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ قمری.
۴۷. احمد بن حنبل، *مسند احمد*، ج ۲، ص ۲۷۲، انتشارات دارصادر، بیروت؛ بخاری، *صحيح بخاري*، ج ۳، ص ۴۰، انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۱ قمری؛ مسلم، *صحيح مسلم*، ج ۱، ص ۹۳، انتشارات دارالفکر، بیروت.
۴۸. *مسند احمد*، ج ۲، ص ۴۰۶؛ ابی داود، *سنن ابی داود*، ج ۲، ص ۳۱۹.
۴۹. جلال الدین سیوطی، *الديباج علي مسلم*، ج ۱، ص ۱۷۸، چاپ اول: انتشارات دار ابن عفان، عربستان سعودی ۱۴۱۶ قمری.
۵۰. *تفسير ابن كثير*، ص ۳۷۴، انتشارات دارالمعرفة، بیروت ۱۴۱۲ قمری.
۵۱. *شرح مسلم*، ج ۲، ص ۱۹۰، انتشارات دارالكتاب العربی، بیروت ۱۴۰۷ قمری.
۵۲. *تحفة الا حوزي*، ج ۶ ص ۴۰۵.
۵۳. *العطر الوردي*، ص ۷۱.
۵۴. *فيض القدير*، ج ۶ ص ۲۳، چاپ اول: انتشارات دارالتعارف للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۹ قمری.
۵۵. *تحفة الا حوزي*، ج ۶ ص ۴۰۵.
۵۶. *عون المعبود*، ج ۱۱، ص ۳۰۷، چاپ دوم: انتشارات دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۱۵ قمری.
۵۷. *تفسير آلوسي*، ج ۲۲، ص ۳۴.
۵۸. *شرح مسلم*، ج ۲، ص ۱۹۰.
۵۹. *الديباج علي المسلم*، ج ۱، ص ۱۷۷.
۶۰. *تفسير آلوسي*، ج ۲۲، ص ۳۴-۴۱.
۶۱. شوکانی، *نیل الاوطار*، ج ۱، ص ۱۱، انتشارات دارالجليل، بیروت ۱۹۷۳ میلادی.
۶۲. ابن حجر، *مقدمه فتح الباري*، ص ۵.
۶۳. *نیل الاوطار*، ص ۱۱.
۶۴. همان، ص ۱۲.
۶۵. *الكافي*، ج ۱، ص ۵۳.
۶۶. *الا مالي*، ص ۴۲.
۶۷. محمد بن حسن صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۳۱۹، منشورات الاعلمی، تهران ۱۴۰۴ قمری.
۶۸. طبرسی، *اعلام الوري*، ج ۲، ص ۳۱۰.
۶۹. *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۳۸۳.
۷۰. همان، ج ۵۲، ص ۳۴۹.
۷۱. *تفسير عياشي*، ج ۲، ص ۶۰، انتشارات المكتبة العلمية الاسلامية، تهران.
۷۲. *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۳۴۵.
۷۳. *صحيح بخاري*، ج ۳، ص ۴۰ و ۱۰۷.
۷۴. *صحيح مسلم*، ج ۱، ص ۹۳.
۷۵. *مسند احمد بن حنبل*، ج ۲، ص ۲۴۰.
۷۶. *سنن ابن ماجه*، ج ۲، ص ۱۳۶۳، انتشارات دارالفکر، بیروت.
۷۷. *سنن ترمذی*، ج ۳، ص ۳۴۴، چاپ دوم: انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۴۰۳ قمری.
۷۸. بیهقی، *السنن الكبرى*، ج ۱، ص ۲۴۴، انتشارات دارالفکر.
۷۹. *الكافي*، ج ۱، ص ۳۹۷.
۸۰. شيخ مفيد، *الإرشاد*، ص ۴۱۳؛ طبرسی، *أعلام الوري*، ص ۴۳۳.
۸۱. *الكافي*، ج ۱، ص ۳۹۷.
۸۲. محب الدین الخطیب، *في تعليقه علي المنتقي*، ص ۳۰۲ (هامش ۴).
۸۳. *اصول مذهب الشيعة*، ص ۱۰۶.
۸۴. *الكافي*، ج ۷، ص ۴۱۴.
۸۵. ابن رشد، *بداية المجتهد و نهاية المقتصد*، ج ۲، ص ۳۸۵، انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۴۱۵ قمری.
۸۶. عینی، *عمدة القاري*، ج ۲۴، ص ۲۳۵، انتشارات دارالمعرفة، بیروت ۱۴۱۲ قمری.
۸۷. عبدالله بن قدامه، *المعني*، ج ۱۱، ص ۴۰۰، انتشارات دارالكتاب العربی، بیروت.